

التَّمْرِينُ التَّاسِعُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلوَّنَةِ. \* كَنْزُ الْكَلَامِ \*

١- ذَكَرَ اللهُ شِفَاءَ الْقُلُوبِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٢- آفَةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٣- لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ رَجِمَ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٤- الْجَلِيْسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٥- الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيْسِ السَّوْءِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٦- لِسَانُ الْمُقْصِرِ قَصِيْرٌ. أَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

التَّمْرِينُ الْعَاشِرُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِيْنَ وَ الْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُبْتَدَأَ وَ الْخَبَرَ وَ الْفَاعِلَ وَ الْمَفْعُولَ.

١- ﴿جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾ الْمَائِدَةُ : ٩٧

٢- ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النَّبَأُ : ٤٠

٣- مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٤- حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٥- الْعَالِمُ بِلا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلا ثَمَرٍ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

٦- إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ:

صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ ، أَوْ عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

عَيْنُ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ تَرْجَمَةَ مَا تَحْتَهُ خَطُّ.

۱- ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]

پروردگارا، به خودمان ستم کردیم و اگر ما را نبخشایی و به ما رحم نکنی بی‌گمان از زیان دیدگان خواهیم بود.

۲- ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾

پروردگارا، به من دانش ببخش و مرا به درستکاران پیوند بده؛

۳- ﴿وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ ...

و مرا از وارثان بهشت پرنعمت قرار بده؛

۴- ﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾

و روزی که [مردم] برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن؛

۵- ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾

روزی که نه دارایی و نه فرزندان سود نمی‌رساند؛

۶- ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾

جز آنکه با دلی سالم (پاک) نزد خدا آمده است.

الشُّعْرَاءُ: ۸۹



۷- ﴿ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ﴾ الْبَقَرَة: ۸۳ و با مردم نیکو سخن بگویید.

۸- ﴿ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ﴾ الْمَائِدَة: ۴۸

در کارهای خیر از هم پیشی بگیرید.

۹- ﴿ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ الْغَافِر: ۶۰

مرا فرا بخوانید تا [دعای] شما را برآورده کنم.

۱۰- ﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَ لَكِنْ لَا

تَشْعُرُونَ ﴾ الْبَقَرَة: ۱۵۴

و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مُرده نگویید، بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید.

۱۱- ﴿ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً ﴾ الْإِسْرَاء: ۳۴

و به پیمان وفا کنید؛ زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.



## اَلْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

اِبْحَثْ عَنْ قِصَّةِ حَقِيقَةِ قَصِيْرَةِ حَوَلِ حَيَوَانِ،

وَ اِكْتُبْهَا فِي صَحِيْفَةِ جِدَارِيَّةٍ،

ثُمَّ تَرْجِمْهَا اِلَى الْفَارِسِيَّةِ، مُسْتَعِيْنًا بِمُعْجَمٍ عَرَبِيٍّ - فَارِسِيٍّ.



## الدَّرْسُ الثَّامِنُ



قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ.

به کتاب گویا گوش کنید، سپس در یک کار گروهی متن و دو ملمّع زیر را ترجمه کنید. در پایان اشکالات ترجمه را از دبیرتان بپرسید. می‌توانید داوطلب شوید و شعر را برای جلسه بعد از حفظ بخوانید.

## صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَ الْأَحَادِيثِ وَ الْأَدْعِيَةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيِّونَ وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ آيَاتًا مَمْرُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ وَ سَمَّوْهَا بِالْمُلَمَّعِ؛ لِكَثِيرٍ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمَّعَاتٍ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشِّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشِّيرَازِيِّ وَ جَلَالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

### مُلَمَّعُ حَافِظِ الشِّيرَازِيِّ لِلسَّانِ الْغَيْبِ

إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَهُ  
لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هُذِي لَنَا الْعَلَامَهُ؟  
مَنْ جَرَّبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَهُ  
فِي بَعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَهُ  
وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلا مَلَامَهُ  
حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَهُ

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه  
دارم من از فراقش در دیده صد علامت  
هر چند کازمودم از وی نبود سودم  
پرسیدم از طیبی احوال دوست گفتم  
گفتم ملامت آید گر گرد دوست کردم  
حافظ چوطالب آمد جامی به جان شیرین



## مُلَمَّعُ سَعْدِي الشيرازي

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی  
 وَ إِن هَجَرْتَ سَوَاءٌ عَشِيَّتِي وَ عِدَاتِي  
 مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي  
 اگر گلی به حقیقت عَجِين آب حیاتی  
 وَ قَدْ تَفْتَشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ  
 جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی  
 وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِن سَمَمْتَ رِفَاتِي<sup>۲</sup>  
 محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی  
 که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی  
 أَحَبَّتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عِدَاتِي  
 وَ إِن شَكُوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الْوُكْبَاتِ

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْبَاتِهِمْ فِي الْفَلَوَاتِ<sup>۱</sup>  
 شیم به روی تو روزست و دیده‌ام به تو روشن  
 اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم  
 من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم  
 شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد  
 فَكَمْ تُمْرَرُ عَيْشِي وَأَنْتَ حَامِلُ شَهْدِ  
 نه پنج روزه عمرست عشق روی تو ما را  
 وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى  
 أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغِيثُ وَ أَدْنُو  
 ز چشم دوست فتادم به کامه دل دشمن  
 فراقنامه سعدی عجب که در تو نگیرد



۱- از آب انبارها درباره سوارانی که در بیابانها تشنه‌اند بپرس. آب انبارها آبگیرهایی بودند که مزه گوارایی نداشتند، ولی برای تشنگان بیابان نعمتی بزرگ بوده است.

۲- اگر خاک قبرم را ببویی، بوی عشق را می‌یابی.



به کتاب گویا گوش کنید و کلمات جدید متن را در کلاس با هم تکرار کنید.

مَحَامِد : ستایش‌ها	شَاءَ : خواست	آتِي، آتٍ : آینده، درحال آمدن
مَرَّرَ : تلخ کرد	شَكَوْتُ : شکایت کردم «إِنْ شَكَوْتُ: اگر شکایت کنم»	اسْتَعَاثَ: کمک خواست
مَصَانِعَ : آب‌انبارهای بیابان	عَجِين : خمیر	بَدِيعَ : نو (برای نخستین بار)
مَلِيحَ : با نمک	عُدَاةُ : دشمنان «مفرد: عادي»	بُعْدَ : دوری
مَمزُوجَ : درآمیخته	عَشِيَّةَ : آغاز شب	جَرَّبَ : آزمایش کرد
نُحْنَ : با صدای بلند گریستند و شیون کردند	عَدَاةُ : آغاز روز	حَلَّ : فرود آمد
وُدَّ : عشق	فَلَوَاتَ : بیابان‌ها «مفرد: فلاة»	ذاقَ: چشید
وَصَفَّ : وصف کرد	قَدْ تَفَتَّشُ : گاهی جست‌وجو می‌شود	دَنَا : نزدیک شد
وَكَنَاتَ : لانه‌ها	قُرْبَ : نزدیکی	رَجَا : امید داشت
هَامَ : تشنه شد	كَأَسَ : جام، لیوان	رَضِيََ : راضی شد
هَجَرَ : جدایی‌گزید، جدا شد	مُجَرَّبَ : آزموده	رُفَاتَ : استخوان پوسیده
		رَكِبَ : کاروان شتر یا اسب سواران
		سَلَّ : بپرس (اسأل)

x ✓

### عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- لَيْسَ لِحَافِظٍ وَ سَعْدِيٍّ مُلَمَعَاتٍ جَمِيلَةً.
- ۲- يَرَى حَافِظُ الدَّهْرَ مِنْ هَجْرٍ حَبِيْبِهِ كَالْقِيَامَةِ.
- ۳- يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ حَبِيْبِهِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.
- ۴- يَرَى سَعْدِيٌّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيْبِهِ.
- ۵- قَالَ سَعْدِيٌّ: «مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي.»



## إِعْلَمُوا

### إِسْمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ

در دستور زبان فارسی به اسم فاعل، صفت فاعلی و به اسم مفعول، صفت مفعولی می‌گویند.

اسم فاعل به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول به معنای «انجام شده» است.

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروه‌اند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در سال گذشته با آنها آشنا شده بودید.

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	صَانِع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	خَالِق	آفریدگار	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	عَابِد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
يُشَاهِدُ	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	مُرْسِل	فرستنده	مُرْسَل	فرستاده شده
يَنْتَظِرُ	مُنْتَظِر	انتظار کشنده	مُنْتَظَر	مورد انتظار
يَعْتَمِدُ	مُعْتَمِد	اعتماد کننده	مُعْتَمَد	مورد اعتماد
يَسْتَخْرِجُ	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	مُتَهَاجِم	حمله کننده	-	-
يَنْكَسِرُ	مُنْكَسِر	شکسته شونده	-	-

با دقت در دو جدول داده شده فرق اسم فاعل و اسم مفعول را بیابید.

**گروه اول:** فعل‌هایی بود که سوم شخص مفرد ماضی آنها سه حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان بر وزن فاعِل و مَفْعول بود.

**گروه دوم:** فعل‌هایی است که سوم شخص مفرد ماضی آنها بیشتر از سه حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان با حرف «مُ» شروع می‌شود. یک حرف مانده به آخر در اسم فاعل کسره و در اسم مفعول فتحه دارد.

( اسم فاعل : مُ ... ) ، ( اسم مفعول : مُ ... )

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَالدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَاسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسْمُ الْمَفْعُولِ	اسْمُ الْفَاعِلِ	الَّتَرْجَمَةُ	الْكَلِمَةُ
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	.....	يُعَلِّمُ : یاد می‌دهد مُعَلِّمٌ
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	.....	يَعْلَمُ : می‌داند عَالِمٌ
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	.....	اقْتَرَحَ : پیشنهاد کرد مُقْتَرِحٌ
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	.....	يُجَهِّزُ : آماده می‌کند مُجَهِّزٌ
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	.....	ضَرَبَ : زد مَضْرُوبٌ
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	.....	يَتَعَلَّمُ : یاد می‌گیرد مُتَعَلِّمٌ

يا صانعُ كُلِّ مَصْنوعٍ يا خالقُ كُلِّ مَخْلوقٍ يا رازِقُ كُلِّ مَرْزوقٍ يا مالِكُ كُلِّ مَمْلوكٍ.

من دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

اسم مبالغه بر بسياري صفت يا انجام دادن كار دلالت دارد و بر وزن «فَعَال» و «فَعَّالَة» است؛ مانند

عَلَامَة (بسيار دانا)؛ فَهَامَة (بسيار فهميده) صَبَّار (بسيار بُردبار)؛ غَفَّار (بسيار آمرزنده)؛ كَذَّاب (بسيار دروغگو)؛ رَزَّاق (بسيار روزی دهنده)؛ خَلَّاق (بسيار آفريننده)

گاهی وزن «فَعَال» و «فَعَّالَة» بر شغل دلالت می کند؛ مانند خَبَّاز (نانوا)؛ حَدَّاد (آهنگر) گاهی نیز بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند؛ مانند فَتَّاحَة (در بازکن)؛ نَظَّارَة (عينک)؛ سَيَّارَة (خودرو) کلمات بالا در دو حالت (دلالت بر شغل و ابزار، وسیله یا دستگاه) اسم مبالغه به شمار نمی رود.

### اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ التَّرَاكِيِبَ التَّالِيَةَ.

.....	﴿عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾:	.....	﴿أَمَارَةٌ بِالسَّوِّءِ﴾:
.....	﴿مَا أَنَا بِظَلَامٍ﴾:	.....	﴿الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾:
.....	﴿هُوَ كَذَّابٌ﴾:	.....	﴿حَمَالَةَ الْحَطْبِ﴾:
.....	يا غَفَّارَ الذُّنُوبِ:	.....	﴿لِكُلِّ صَبَّارٍ﴾:
.....	الطَّيَّارُ الْإِيرَانِيُّ:	.....	يا سَتَّارَ الْغُيُوبِ:
.....	أَلِهَاتِنِ الْجَوَالِ:	.....	مَيْتَمُ التَّمَارِ:
.....	فَتَّاحَةُ الرَّجَاجَةِ:	.....	رَسَامُ الصُّورِ:

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت و گوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

### حوارات (شراء شريحة الجوّال)

موظف الاتصالات	الزائرة
تفضّلي، و هل تُريدين بطاقة الشّحن؟	رجاءً، أعطني شريحة الجوّال.
تستطيعين أن تشحني رصيد جوّالك عبر الإنترنت.	نعم؛ من فضلك أعطني بطاقة بمبلغ خمسة وعشرين ريالاً.
تشتري الزائرة شريحة الجوّال و بطاقة الشّحن و تضع الشريحة في جوالها و تريد أن تتصل ولكن لا يعمل الشّحن، فتذهب عند موظف الاتصالات و تقول له:	
أعطني البطاقة من فضلك. سامخيني؛ أنت على الحق. أبدل لك البطاقة.	عفواً، في بطاقة الشّحن إشكال.



تمرینات درس را به صورت گروهی در کلاس حل کنید و اشکالات خود را در پایان از دبیرتان بپرسید.

## التَّمارين

التَّمْرينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَغَيِّرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ وَالْوَاقِعِ. ✓ ✕

١- الْكَاسُ زُجَاجَةٌ يُشْرَبُ فِيهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّايُّ أَوْ الْفَهْوَةُ.

٢- يُمَكِّنُ شِرَاءَ الشَّرِيحَةِ مِنْ إِدَارَةِ الْإِتِّصَالَاتِ.

٣- يَصْنَعُ الْخُفَّاشُ وَكُنْهُ فِي جِدَارِ بَيْتٍ قَدِيمٍ.

٤- الرَّاسِبُ هُوَ الَّذِي مَا نَجَحَ فِي الْإِمْتِحَانَاتِ.

٥- عُصُونُ الرَّبِيعِ بَدِيعَةٌ جَمِيلَةٌ.

٦- يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ.

التَّمْرينُ الثَّانِي: صَعِّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ. «كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ»

الْفَلَوَاتِ / بُعْدٍ / وُدٍّ / مَصَانِعُ / بَدَلٌ / فَتَّشَ / اللَّيْلِ / يَرْضَى

١- الْغَدَاةُ بِدَايَةَ النَّهَارِ وَالْعَشِيَّةُ بِدَايَةَ .....

٢- رَأَيْنَا الشَّاطِطَ عَنْ ..... عَبَّرَ الطَّرِيقَ.

٣- رَجَاءٌ ..... هَذَا الْقَمِيصُ؛ لِأَنَّهُ قَصِيرٌ.

٤- الشُّرْطِيُّ ..... حَقَائِبَ الْمُسَافِرِينَ.

٥- فِي ..... لَا يَعِيشُ نَبَاتٌ كَثِيرٌ.

٦- أَخِي قَانِعٌ، ..... بِطَعَامٍ قَلِيلٍ.

### التَّمرينُ الثالثُ: تَرْجِمُ كَلِمَاتِ الْجَدْوَلِ.

.....	حَارِسٍ	.....	مَرْفُوعٍ	.....	دَافِعٍ
.....	مُقَلَّدٍ	.....	مُصَدِّقٍ	.....	مَجْمُوعٍ
.....	عَقْفَارٍ	.....	مُعْتَمِدٍ	.....	مُسَافِرٍ
.....	صَيَّادٍ	.....	حَمَّالٍ	.....	رَسَّامٍ

### التَّمرينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ مُتْرَادِفَ أَوْ مُتَضَادَّ كُلِّ كَلِمَةٍ أَمَامَهَا. = ≠

وُدٌّ / بَحَثٌ / عُدَاةٌ / أَرَادَ / بَعُدَ / بُعِدَ / صَحْرَاءُ / عَدَاةٌ

أَحِبَّةٌ ..... حُبٌّ ..... فَتَّشَ ..... عَشِيَّةٌ .....  
قُرْبٌ ..... فَلَاةٌ ..... شَاءَ ..... دَنَا .....

### التَّمرينُ الخَامِسُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ العَدَدَ المُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ.»

- ١- الرُّكْبُ ○ اِبْتِعَادُ الصَّدِيقِ عَنِ صَدِيقِهِ أَوْ الزَّوْجِ عَنِ زَوْجَتِهِ.
- ٢- الكَرَامَةُ ○ هُوَ الَّذِي لَهُ حَرَكَاتٌ جَمِيلَةٌ وَ كَلَامٌ جَمِيلٌ.
- ٣- الوَكْرُ ○ زَيْتَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الفِضَّةِ فِي يَدِ المَرَأَةِ.
- ٤- الهَجْرُ ○ شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِرَّةٌ النَّفْسِ.
- ٥- السَّوَارُ ○ بَيْتُ الطُّيُورِ.
- ٦- المَلِيحُ ○

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ ثُمَّ ضَعِ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ.

﴿ كَنْزُ الْكَلَامِ ﴾

١- مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ فَهَوَّ جَاهِلٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٢- سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ فِي السَّفَرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٣- عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٤- أَلْجَلِيسُ الصَّالِحِ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ، وَالْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوِّءِ.  
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٥- كَانِمُ الْعِلْمِ، يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْثُ فِي الْبَحْرِ وَالطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ.  
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٦- أَلْعِلْمُ خَزَائِنُ وَمَفَاتِيحُ السُّؤَالِ؛ فَاسْأَلُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَإِنَّهُ يُؤَجِّرُ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ  
وَالْمُتَكَلِّمِ وَالْمُسْتَمِعِ وَالْمُحِبِّ لَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٧- لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَلَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينِ.  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ع



## التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

- ١- الْمَاضِي مِنْ «يُسَامِحُ»:  سَامَحَ  سَمَحَ  تَسَامَحَ
- ٢- الْمُضَارِعُ مِنْ «بَدَّلَ»:  يُبَدِّلُ  يُبَدِّلُ  يُبَادِلُ
- ٣- الْمَاضِي مِنْ «يَتَفَرَّقُ»:  تَفَرَّقَ  فَرَّقَ  اِفْتَرَقَ
- ٤- الْأَمْرُ مِنْ «تَقَرَّبَ»:  تَقَرَّبْ  قَرَّبْ  أَقْرِبْ
- ٥- عَلَى وَزْنِ «اِنْفَعَالٍ»:  اِنْتِظَارَ  اِنْكِسَارَ  اِنْتِصَارَ
- ٦- اَلنَّهْيُ مِنْ «تُكْمَلُونَ»:  لَا تُكْمَلْ  لَا تُكْمَلُوا  لَا تُكْمَلُونَ

## التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً، ثُمَّ تَرَجِّمَهَا.

اِفْتَرَبِي / تَجَمُّعُ / مَا جَرَّبْتُ / اِنْفَاقُ / لَا تَهْجُرْنِي / لَا تَسْتَرْجِعِي / عَزَمْنَا / لَا يُحْيِرُ /  
أَرْشَدَنَ / قَدْ يُمَتِّتُشْ

فِعْلُ النَّهْيِ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْمَصْدَرُ	الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ	الْفِعْلُ الْمَاضِي	
.....	.....	.....	.....	.....	اَلْكَلِمَةُ
.....	.....	.....	.....	.....	اَلتَّرْجَمَةُ
.....	.....	.....	.....	.....	اَلْكَلِمَةُ
.....	.....	.....	.....	.....	اَلتَّرْجَمَةُ

## التَّمْرِينُ التَّاسِعُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

١- ﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ النَّمل: ٦٥

٢- ﴿يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ التَّور: ٣٥

٣- ﴿وَلَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا﴾ الْكَهْف: ٤٩

٤- أَلْسُكُوتُ ذَهَبٌ وَ الْكَلَامُ فَضَّةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٥- أَلْكَتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٦- ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَةُ النَّاسِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ؑ

٧- زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ؑ

## التَّمْرِينُ الْعَاشِرُ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ.

شاهد: ديد	ما شاهدتني:	شاهدتُما:	المُشاهد:
أَنْزَلَ: پايين آورد	أُنزِلَ:	يُنزِلُ:	يُنزَلُ:
كَمَّلَ: كامل كرد	كانوا يَكْمَلُونَ:	كَمَلْتَنَ:	أَلْمَكَمَلُ:
إِسْتَخْدَمَ: به كار گرفت	يَسْتَخْدِمُونَ:	إِسْتَخْدِمُ:	أَلْمُسْتَخْدَمُ:
تَوَاضَعَ: فروتنی كرد	هُم تَوَاضَعُوا:	تَوَاضَعُوا أَنْتُمْ:	أَلْمَتَوَاضِعُ:
إِبْتَعَدَ: دور شد	كانا يَبْتَعِدَانِ:	سَيَبْتَعِدُ:	أَلِإِبْتِعَادُ:
إِنْتَبَهَ: توجه كرد	كانتا تَنْتَبِهَانِ:	إِنْتَبَهَا:	إِنْتَبَهَا:

كَمَلِ الْفَرَاقَاتِ فِي التَّرْجَمَةِ الْفَارِسِيَّةِ.

مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِينَ

۱- ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾

و کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت ..... ، و هنگامی که ..... می بخشایند.

۲- ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾

و کسانی که [خواستۀ] ..... را برآوردند و ..... برپا داشتند؛

۳- ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾

و در ..... میان آنها مشورت هست؛

۴- ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

و از آنچه به ..... روزی دادیم انفاق می کنند.

۵- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾

و ..... هرگاه به آنان ستم شود، یاری می جویند؛

۶- ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾

و سزای بدی، بدی همانند آن است؛

۷- ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾

پس ..... درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهدۀ] خداست؛

۸- ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾

زیرا او ستمگران را ..... الشوری: ۳۷ إلى ۴۰



۹- ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ الْهُمَزَةُ: ۱

وای ..... عیب جوی هرزه زبان.

۱۰- ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ إبراهيم: ۷

اگر ..... حتماً [نعمت‌هایم را] برایتان می‌افزایم.

۱۱- ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ الْأَعْرَاف: ۳۱

بخورید و ..... و زیاده‌روی نکنید که او ..... را دوست نمی‌دارد.

۱۲- ﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ

أَوْ أُثْمِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

غَاْفِر: ۴۰

هرکه بدی انجام دهد، جز ..... کیفر داده نمی‌شود و هرکه از

..... و ..... کار شایسته کند درحالی که مؤمن

باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی حساب ..... .



## الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

إِبْحَثْ عَنِ شُعْرَاءِ إِيرَانِيِّينَ آخِرِينَ أَنْشُدُوا مُلَمَّعَاتٍ  
وَ اذْكُرْ آيَاتًا مِنْ مُلَمَّعَاتِهِمْ.



# الْمُعْجَمُ

## كَلِمَاتُ الصَّفِّ السَّابِعِ وَ الثَّامِنِ وَ التَّاسِعِ وَ العَاشِرِ

توجه: کلمات بی‌شماره مربوط به کتاب‌های عربی

پایه‌های هفتم، هشتم و نهم و کلمات قرمز فعل هستند.

احتِفاظ : نگاه داشتن ۴

احتفلّ : جشن گرفت

(مضارع: يحتفل / مصدر: احتفال) ۳

احتوى : در بر داشت

(مضارع: يحتوى / مصدر: احتواء) ۵

أحد : یکی از، کسی، یکتا، تنها

أحد، يوم الأحد : یکشنبه

أحد عشر : یازده

إحدى : یکی از

أحسن : بهتر، بهترین

أحسن : خوبی کرد

(مضارع: يُحسن / مصدر: إحسان)

أحسنت : آفرین بر تو ۵

أحمر : سرخ

أخ (أخو، أخت، أخي) : برادر، دوست

«جمع: إخوة و إخوان»

أخت : خواهر «جمع: أخوات»

أختار : برگزید

(مضارع: يختار / مصدر: اختيار) ۶

أخترع : اختراع کرد

(مضارع: يخترع / مصدر: اختراع)

أخذ : گرفت، برداشت، بُرد

(مضارع: يأخذ / مصدر: أخذ)

أخرج : درآورد

(مضارع: يُخرج / مصدر: إخراج) ۱

أخرى : دیگر ۱

أخضر : سبز

اتّجاه : جهت ۵

اتّخذ : گرفت

(مضارع: يتخذ / مصدر: اتّخاذ) ۲

اتّصالات : مخابرات ۸

اتّصل بـ : با... تماس گرفت

(مضارع: يتصل / مصدر: اتّصال) ۷

اتّفوا : بترسید، بپرهیزید ۶

اتّقى : پرهیزگارتر، پرهیزگارترین ۴

أتى : آمد (مضارع: يأتى)

أثار : برانگیخت

(مضارع: يثير / مصدر: إثارة) ۲

إثنا عشر : دوازده

إثنان، اثنتان : دو

إثنين، يوم الاثنين : دوشنبه

أجاب عن : پاسخ داد به

(مضارع: يجيب / مصدر: إجابة)

اجتنب : دوری کرد ۴

(مضارع: يجتنب / مصدر: اجتناب)

أجرى : جاری کرد ۲

(مضارع: يجري / مصدر: إجراء)

أحبّ : دوست داشت (مضارع: يحبّ)

أحبّ إلى : محبوبترین نزد

أحبّه : یاران «مفرد: حبيب» ۸

أحترق : آتش گرفت

(مضارع: يحترق / مصدر: احتراق)

أحترم : احترام گذاشت

(مضارع: يحترم / مصدر: احترام) ۴



آتی، آت : آینده، درحال آمدن ۸

آخر : دیگر

آخر : پایان

آلة : دستگاه «جمع: آلات»

آلة الطباعة : دستگاه چاپ

آمن : ایمان آورد

(مضارع: يؤمن / مصدر: إيمان)

أ : آبا

أب (أبو، أب، أبي) : پدر «جمع: آباء»

ابتدأ : شروع شد

(مضارع: يبدأ / مصدر: ابتداء)

ابتسام : لبخند

ابتعد : دور شد

(مضارع: يبتعد / مصدر: ابتعاد) ۵

أبحاث : پژوهشها «مفرد: بحث»

إبل : شتران

إبن : پسر، فرزند «جمع: أبناء، بنون»

إبن آدم : آدمیزاد

أبيض : سفید



اِشَارَاتُ الْمُرُورِ: علامتهای راهنمایی

و رانندگی

**اِشْتَرَى: خرید**

(مضارع: يَشْتَرِي / مصدر: اشْتَرَاه)

**اِشْتَغَلَ: کار کرد**

(مضارع: يَشْتَغِلُ / مصدر: اشْتِغَالَ)

أَشْجَار: درختان «مفرد: شَجَر»

أَشَدُّ: سخت تر ۲

**أَشْرَكَ: شریک قرار داد**

(مضارع: يُشْرِكُ / مصدر: اِشْرَاكَ) ۴

**أَشْعَلَ: شعله ور کرد**

(مضارع: يُشْعِلُ / مصدر: اِشْعَالَ) ۶

**أَصَابَ: اصابت کرد**

(مضارع: يُصِيبُ / مصدر: اِصَابَةٌ)

**أَصْبَحَ: شد**

(مضارع: يُصْبِحُ / مصدر: اِصْبَاَح) ۳

أَصْحَابُ الْمِهْنِ: صاحبان شغلها

أَصْدِقَاءُ: دوستان «مفرد: صَدِيق»

أَصْفَرُ: زرد

**أَضَاعَ: تباہ کرد**

(مضارع: يُضِيعُ / مصدر: اِضَاعَةٌ)

**أَضْلَجَ: اصلاح کرد**

(مضارع: يُضْلِحُ / مصدر: اِضْلَاح) ۶

إِضَافَةٌ إِلَى: افزون بر ۵

**أَطَاعَ: پیروی کرد**

(مضارع: يُطِيعُ / مصدر: اِطَاعَةٌ) ۶

**اِعْتَذَرَ: معذرت خواست**

**اِسْتَرْجَعَ: پس گرفت**

(مضارع: يَسْتَرْجِعُ / مصدر: اِسْتِرْجَاع)

**اِسْتَطَاعَ: توانست**

(مضارع: يَسْتَطِيعُ / مصدر: اِسْتَطَاعَةٌ) ۵

**اِسْتَعَانَ: یاری جُست**

(مضارع: يَسْتَعِينُ / مصدر: اِسْتِعَانَةٌ) ۵

**اِسْتَعَاثَ: کمک خواست**

(مضارع: يَسْتَعِيْثُ / مصدر: اِسْتِعَاثَةٌ) ۸

**اِسْتَعْفَرَ: آموزش خواست**

(مضارع: يَسْتَعْفِرُ / مصدر: اِسْتِعْفَار) ۲

**اِسْتَفَادَ: استفاده کرد**

(مضارع: يَسْتَفِيدُ / مصدر: اِسْتِفَادَةٌ) ۵

**اِسْتَقْبَلَ: به پیشواز رفت**

(مضارع: يَسْتَقْبِلُ / مصدر: اِسْتِقْبَال) ۶

**اِسْتَقَرَّ: استقرار یافت**

(مضارع: يَسْتَقِرُّ / مصدر: اِسْتِقْرَار) ۶

**اِسْتَمَّ: دریافت کرد**

(مضارع: يَسْتَمُّ / مصدر: اِسْتِمَام)

**اِسْتَوَى: برابر است**

(مضارع: يَسْتَوِي / مصدر: اِسْتَوَاء) ۴

أَسَدُ: شیر

أَسْرَ: اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ) ۱۰

أُسْرَةٌ: خانواده

**أَسْرَى: شبانه حرکت داد**

(مضارع: يُسْرِي / مصدر: اِسْرَاء) ۷

أُسْوَةٌ: الگو

أُسُودُ: سیاه

**أَخْلَصَ: مخلص شد ۲**

(مضارع: يُخْلِصُ / مصدر: اِخْلَاص)

أَدَاءُ: به جا آوردن

أَدَاةُ: ابزار «جمع: أَدَوَات»

**أَدَارَ: چرخاند، اداره کرد**

(مضارع: يُدِيرُ / مصدر: اِدَارَةٌ) ۵

إِدَارَةُ الْمُرُورِ: ادارهٔ راهنمایی و رانندگی

إِدْخَالُ: داخل کردن

**أَدَّى: ایفا کرد، منجر شد**

(مضارع: يُؤَدِّي) ۷

إِذُّ: آنگاه

إِذَا: هرگاه، اگر

أَرَادِلُ: فرومایگان

أَرْبَعَاءُ، يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ: چهارشنبه

أَرْبَعَةٌ، أَرْبَعٌ: چهار

أَرْبَعُونَ، أَرْبَعِينَ: چهل

**أَرْسَلَ: فرستاد**

(مضارع: يُرْسِلُ / مصدر: اِرْسَال) ۲

**أَرشَدَ: راهنمایی کرد**

(مضارع: يُرْشِدُ / مصدر: اِرْشَاد) ۷

أَرْضُ: زمین

«جمع: أَرْضِي»

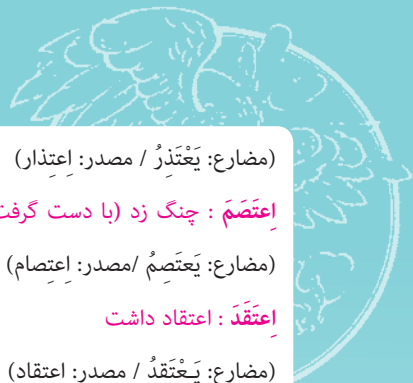
**أَرْضَعَ: شیر داد**

(مضارع: يُرْضِعُ / مصدر: اِرْضَاع) ۷

أَرْزَقُ: آبی

إِسَاءَةٌ: بدی کردن ۴

أُسْبُوعُ: هفته «جمع: أُسْبُوع»



(مضارع: يَعْتَدِرُ / مصدر: اِعْتَدَار)

**اِعْتَصَمَ** : چنگ زد (با دست گرفت)

(مضارع: يَعْتَصِمُ / مصدر: اِعْتَصَم)

**اِعْتَقَدَ** : اعتقاد داشت

(مضارع: يَعْتَقِدُ / مصدر: اِعْتَقَد)

**اِعْتَمَدَ** : اعتماد کرد

(مضارع: يَعْتَمِدُ / مصدر: اِعْتَمَد)

**اَعْجَزَ** : ناتوان ترین

**اِعْصَار** : گردباد «جمع: اَعْصِير» ۳

**اَعْطَى** : داد

(مضارع: يُعْطِي / مصدر: اِعْطَاء)

**اَعْطِنِي** : به من بده

**اَعْلَمَ** : داناتر، داناترین

**اَعْلَى** : بالا، بالاتر ۷

**اِغْلَاق** : بستن

(مضارع: يُغْلِقُ / مصدر: اِغْلَاق) ۶

**اَفْاضِل** : شایستگان

**اَفْرَزَ** : ترشح کرد

(مضارع: يُفْرِزُ / مصدر: اِفْرَاز) ۵

**اَفْضَل** : برتر، برترین

**اِقْتَرَبَ** : نزدیک شد

(مضارع: يَقْتَرِبُ / مصدر: اِقْتِرَاب)

**اَقْرِبَاء** : خویشاوندان

«مفرد: قَرِيب»

**اَقَلَّ** : کمتر ، کمترین

**اَكْبَر** : بزرگ تر ، بزرگ ترین

**اِكْتِسَاب** : به دست آوردن

**اَكَّدَ** : تأکید کرد

(مضارع: يُؤكِّدُ / مصدر: تَأَكَّد) ۴

**اِكْرَاه** : اجبار ۴

**اِكْرَمَ** : گرامی تر، گرامی ترین ۴

**اِكْلَ** : خورد (مضارع: يَأْكُلُ)

**اِلا** : به جز، مانده

«در ساعت خوانی»

**اِلا** : هان، آگاه باش

**اِلا** : که ن... اِلا نَعْبُدُ : که نپرستیم

(اِنَّ+لا+نَعْبُدُ) ۴

**اِلْتَأَمَ** : بهبود یافت

(مضارع: يَلْتَمِمْ / مصدر: اِلْتِمَام) ۵

**اِلْتِقَاطُ صُورٍ** : عکس گرفتن ۵

**اِلَّذِي** : کسی که، که

**اِلَّذِيْنَ** : کسانی که، که

**اِلْف** : هزار «جمع: اِلْف»

**اِلْوَان** : رنگ ها «مفرد: لَوْن»

**اِلَى** : به ، به سوی ، تا

**اِلَى اللِّقَاءِ** : به امید دیدار

**اِلْيَوْمَ** : امروز ، روز

**اِم** : مادر «جمع: اِمّهات»

**اِم** : یا

**اِمَام** : روبرو «متضاد: خَلْف»

**اِمَان** : امنیّت

**اِمْرَأُ اِمْرُؤٍ اِمْرِئِ (الْمَرْء)** : انسان، مرد

**اِمْرَأَةٌ (الْمَرْأَةُ)** : زن «نساء : زنان»

**اِمْرِيكَا اِلْوَسْطَى** : آمریکای مرکزی ۳

**اِمْسِ** : دیروز

**اِمْسَكَ** : به دست گرفت ۲

(مضارع: يَجْتَنِبُ / مصدر: اِحْتِنَاب)

**اِمْطَرَ** : باران بارید

(مضارع: يُمِطِرُ / مصدر: اِمْطَار) ۳

**اِمْكَنَ** : امکان دارد

(مضارع: يُمَكِّنُ / مصدر: اِمْكَان)

**اِمِير** : فرمانده «جمع: اِمْرَاء»

**اِمِين** : امانت دار «جمع: اِمْنَاء»

**اِنَّ ... : که ...**

«اِنَّ اِسَافِرَ : که سفر کنم» ۱

**اِنَّ** : حقیقتاً، قطعاً

**اِنَّ** : که

**اِنَّ** : اگر ۴

**اِنَا** : من

**اِنَارَةٌ** : نورانی کردن ۵

**اِنْبِعَثَ** : فرستاده شد

(مضارع: يَنْبِعثُ / مصدر: اِنْبِعاث) ۵

**اِنْبُوءة** : لوله (جمع: اِنْبِياي) ۶

**اِنْت** : تو «مذکر»

**اِنْت** : تو «مؤنث»

**اِنْتِ عَلَي الْحَقِّ** : حق با شماست ۸

**اِنْتِاج** : تولید

**اِنْتَبَهَ** : بیدار شد، متوجه شد، آگاه شد

(مضارع: يَنْتَبِهُ / مصدر: اِنْتِباها) ۳

**اِنْتِظَرَ** : منتظر شد

(مضارع: يَنْتَظِرُ / مصدر: اِنْتِظَار) ۱

## اِنْتَفَعَ بِ: از ... سود بُرد

- (مضارع: يَنْتَفِعُ / مصدر: اِنْتَفَاع) ۱  
 اَنْتُمْ : شما «مذکر»  
 اَنْتُمْا : شما «مثنی»  
 اَنْتُنَّ : شما «مؤنث»  
 اَنْتَى: زن، ماده ۴

## اَنْزَلَ : نازل کرد

- (مضارع: يُنزِلُ / مصدر: اِنزال) ۱

## اَنْشَدَ : سرود

- (مضارع: يُنشِدُ / مصدر: اِنشاد) ۵

## اَنْصَتَ : با سکوت گوش فرا داد

- (مضارع: يُنصِتُ / مصدر: اِنصات) ۶

## اَنْصَحَ : اندرزگوترین

- اَنْف : بینی «جمع: اَنْوف» ۷

## اَنْفَسَهُمْ : به خودشان

- اَنْفَع : سودمندتر، سودمندترین

## اَنْفَقَ : انفاق کرد

- (مضارع: يَنْفِقُ / مصدر: اِنفاق) ۷

## اَنْقَذَ : نجات داد

- (مضارع: يُنقِذُ / مصدر: اِنقاذ)

## اِنْكَسَرَ : شکسته شد

- (مضارع: يَنْكَسِرُ / مصدر: اِنكسار)

## اِنَّما : فقط

## اَوْ : یا

## اَوْجَدَ : پدید آورد

- (مضارع: يوجِدُ / مصدر: ايجاد) ۱

## اُوراق : برگ‌ها «مفرد: وَرَق»

## اَوْسَطَ : میانه‌تر، میانه‌ترین

## اَوْصَلَ : رسانید

- (مضارع: يوصِلُ / مصدر: اِصال) ۷

## اُولَى : یکم، نخستین «مؤنثِ اُول»

## اُولئِكَ : آنان

## اَهْلًا وَّ سَهْلًا بِكُمْ : خوش آمدید

## اَيَّ : کدام، چه

## اَيَّتِها : ای «برای مؤنث»

## اَيضًا : همچنین

## اَيْنَ : کجا

## اَيُّها : ای «برای مذکر»

## ب

## بِ : به وسیله

## باب : در «جمع: اَبواب»

## بارِد : سرد «متضاد: حار»

## بارِكْ اللهُ فِيكَ : آفرین بر تو

## بِالتَّكْويدِ : بالله

## بالغ : کامل ۱

## بائع : فروشنده

## بَثَّ : پراکندن ۴

## بِحاجَةٍ : نیازمند

## بِحَثِّ عَن : دنبال...گشت

## (مضارع: يبيحُ / مصدر: بحث)

## بَحْر : دریا «جمع: بحار»

## بدائِيّ : بدوی ۶

## بِدايَة : شروع «متضاد: نِهايَة»

## بَدَأَ : شروع کرد، شروع شد

## (مضارع: يَبْدَأُ)

## بَدَّلَ : عوض کرد

- (مضارع: يُبدِلُ / مصدر: تَبديل) ۸

## بَدِيع : نو (برای نخستین بار) ۸

## بَرِيّ : خشکی، صحرایی ۵

## بُستان : باغ «جمع: بساتين»

## بَسَطَ : گستراند (مضارع: يَبسِطُ) ۲

## بِسُهولة : به آسانی

## بَسِيط : ساده

## بَصْر : دیده «جمع: اَبصار»

## بِضاعة : کالا «جمع: بَضائع»

## بَطَّ : اردک ۵

## بَطَّارِيَة : باتری

## بِطاقة : کارت ۳

## بَعَثَ : فرستاد (مضارع: يبعثُ) ۷

## بَعُدَ : دور شد (مضارع: يبعُدُ) ۳

## بُعْد : دوری ۸

## بَعْض ... بَعْض : یکدیگر ۲

## بَعِيد : دور «متضاد: قَرِيب»

## بُعْتَة : ناگهان

## بُقْعَة : قطعه زمین «جمع: بِقاع» ۲

## بُقْر، بَقْرَة : گاو

## بُكاء : گریه کردن

## بَكْتِريَا : باکتری ۵

## بِكُلِّ سُورٍ : با کمال میل

## بَکَى : گریه کرد

مضارع: يَبْكِي / مصدر: بُكَا ۷

بَلَّ : بلکه

بَلَا : بدون

بِلَاد : کشور، شهرها «مفرد: بَلَد»

بَلَد : شهر

## بَلَغَ : رسید

مضارع: يَبْلُغُ / مصدر: بُلُوغ ۷

بِمَ : با چه چیزی «+ ما»

بِنَاء : ساختن، ساختمان ۶

بِنْت (ابْنَة) : دختر «جمع: بَنَات»

بِنَفْسِجِي : بنفش

بِنَى : ساخت (مضارع: يَبْنِي) ۲

بُنْيَ : پسرکم ۳

بوم : جغد ۵

بُهَيْمَة : چارپا (به جز درندگان)

«جمع: بَهَائِم» ۲

بُيْت : خانه «جمع: بُيُوت»

بُئْر : چاه «جمع: أَبَار»

بُيْع : فروش «متضاد: شِرَاء»

بُيْنَة : دلیل آشکار ۲

بَيْنَ الْحَيْنِ وَ الْآخِرِ : هر از گاهی ۶

## ت

## تَأَثَّرَ : تحت تأثیر قرار گرفت

مضارع: يَتَأَثَّرُ / مصدر: تَأَثَّر ۵

تَأْسِيع : نهم

تَالِي : بعدی

## تَجَلَّى : جلوه گر شد

مضارع: يَتَجَلَّى / مصدر: تَجَلَّى ۴

## تَجَمَّعَ : جمع شد

مضارع: يَتَجَمَّعُ / مصدر: تَجَمَّع ۷

تَعْت : زیر «متضاد: فَوْق»

## تَحَرَّكَ : حرکت کرد ۵

مضارع: يَتَحَرَّكُ / مصدر: تَحَرَّك ۱

## تَخَرَّجَ : دانش آموخته شد

مضارع: يَتَخَرَّجُ / مصدر: تَخَرَّج ۱

## تَخَلَّصَ : رهایی یافت

مضارع: يَتَخَلَّصُ / مصدر: تَخَلَّص ۶

تُرَاب : خاک، ریزگرد ۷

## تَرَاخَمُوا : به همدیگر مهربانی کردند

مضارع: يَتَرَاخَمُ / مصدر: تَرَاخَم ۳

## تَرَجَّمَ : ترجمه کرد

مضارع: يَتَرَجِّمُ / مصدر: تَرَجَّمَ ۱

## تَرَكَ : ترک کرد

مضارع: يَتْرُكُ / مصدر: تَرَكَ ۱

## تَسَاقَطَ : افتاد (مضارع: يَتَسَاقَطُ /

مصدر: تَسَاقَط ۳

تِسْعَة ، تِسْع : نه

تَسَلَّمَ عَيْنَاكَ : چشمانت سالم بماند

(چشمت بی بلا) ۷

تَسْلِيم : تحویل دادن، سلام کردن

## تَصَادَفَ : تصادف کرد

مضارع: يَتَصَادَفُ / مصدر: تَصَادَف ۱

## تَعَارَفُوا : همدیگر را شناختند

مضارع: يَتَعَارَفُونَ / مصدر: تَعَارَف ۴

تَعَالَ : بیا

## تَعَاوَنَ : همکاری کرد

مضارع: يَتَعَاوَنُ / مصدر: تَعَاوَن ۲

## تَعَايَشَ : همزیستی داشت

مضارع: يَتَعَايَشُ / مصدر: تَعَايَش ۴

تَعَبَ : خستگی

## تَعَجَّبَ : تعجب کرد

مضارع: يَتَعَجَّبُ / مصدر: تَعَجَّب ۱

تَعَرَّفَ عَلَيَّ : شناختن ۳

## تَعَلَّمَ : یاد گرفت

مضارع: يَتَعَلَّمُ / مصدر: تَعَلَّمَ ۱

تَعْوِض : جبران کردن

تَفَّاح : سیب

تَفْتِيش : بازرسی، جست و جو ۳

## تَفَرَّقَ : پراکنده شد

مضارع: يَتَفَرَّقُ / مصدر: تَفَرَّق ۲

تَفَضَّلَ : بفرما

تَفَاعَدَ : بازنشستگی

تَقَدَّمَ : پیشرفت

تَكَرَّرَ : پالایش ۶

## تَكَلَّمَ : صحبت کرد

مضارع: يَتَكَلَّمُ / مصدر: تَكَلَّمَ ۱

تَلَكَّ : آن «مؤنث»

تَلْمِيز : دانش آموز «جمع: تَلَامِيز»

تَلْوِين : رنگ آمیزی

تَمَثَال : تندیس «جمع: تَمَائِل»

تَمْر : خرما

تَنَاجَى : راز گفت ۲

(مضارع: يَتَنَاجَى / مصدر: تَنَاجَى)

تَنَاولٌ : خورد

(مضارع: يَتَنَاولُ / مصدر: تَنَاولُ)

تَنْظِيفٌ : تمیز کردن ۷

تَهَيَّأَ : تهیه کردن

تَيَّارٌ : جریان ۷

## ث

ثَالِثٌ، ثَالِثَةٌ : سوم

ثَامِنٌ، ثَامِنَةٌ : هشتم

ثَانِي عَشْرٌ، ثَانِيَةَ عَشْرَةَ : دوازدهم

ثَانِي، ثَانِيَةٌ : دوم

ثَعْلَبٌ : روباه

ثَقِيلٌ : سنگین

ثَقِيلُ السَّمْعِ : کم شنوا

ثَلَاثَاءُ، يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ : سه شنبه

ثَلَاثَةٌ، ثَلَاثٌ : سه

ثَلَاثُونَ، ثَلَاثِينَ : سی

ثَلَجٌ : برف، یخ «جمع: ثُلُوج» ۳

ثُمَّ : سپس

ثَمَانِيَةٌ، ثَمَانِيٌ : هشت

ثَمْرٌ، ثَمْرَةٌ : میوه

## ج

جَاءَ : آمد «مترادف: آتَى»

جَارٌ : همسایه «جمع: جيران»

جَازٌ : جایز است (مضارع: يَجُوزُ) ۴

جَالِسٌ : نشسته

جَالِسٌ : هم نشینی کرد

(مضارع: يُجَالِسُ / مصدر: مُجَالَسَةٌ) ۴

جَامِعَةٌ : دانشگاه

«جمع: جامعات»

جَاهِزٌ : آماده ۳

جَاهِلٌ : نادان «جمع: جُهَالٌ»

جَبَلٌ : کوه «جمع: جِبَالٌ»

جُبْنٌ، جُبْنَةٌ : پنیر ۶

جَدٌّ : پدر بزرگ «جمع: أجداد»

جَدُّ : کوشید

(مضارع: يَجِدُّ / مصدر: جِدٌّ)

جِدًّا : بسیار

جِدَارٌ : دیوار

جِدَلٌ : ستیز

جِدَّةٌ : مادر بزرگ

جِدْوَةٌ : پاره آتش ۱

جِرْبٌ : آزمایش کرد (مضارع: يُجَرِّبُ) /

مصدر: تَجْرِبَةٌ و تَجْرِبَةٌ) ۸

جُرْحٌ : زخم ۵

جَرَّحٌ : زخمی کرد

(مضارع: يُجَرِّحُ / مصدر: تَجْرِيحٌ)

جَرَى : جاری شد (مضارع: يَجْرِي) ۲

جَزَاءٌ : پاداش، کیفر

جَزْرٌ : هویج

جَزَى : کیفر کرد (مضارع: يَجْزِي) ۶

جِسْرٌ : پُل «جمع: جُسُورٌ»

جَعَلَ : فرار داد

(مضارع: يَجْعَلُ) «مترادف: وَضَعَ»

جَلَبٌ : آورد (مضارع: يَجْلِبُ)

جَلَسٌ : نشست

(مضارع: يَجْلِسُ / مصدر: جُلُوسٌ)

جَلِيسُ السَّوِّءِ : همنشین بد

جَمَارِكٌ : گمرکات «مفرد: جُمْرُكٌ» ۴

جَمَاعِيٌّ : گروهی ۷

جَمَالٌ : زیبایی «متضاد: قُبْحٌ»

جَمَعٌ : جمع کرد

(مضارع: يَجْمَعُ / مصدر: جَمْعٌ)

جَمِيلٌ : زیبا «متضاد: قَبِيحٌ»

جَنْبٌ : کنار

جَنَّةٌ : بهشت

جُنْدِيٌّ : سرباز «جمع: جُنُودٌ»

جَوْ : هوا

جَوَازٌ، جَوَازُ السَّفَرِ : گذرنامه

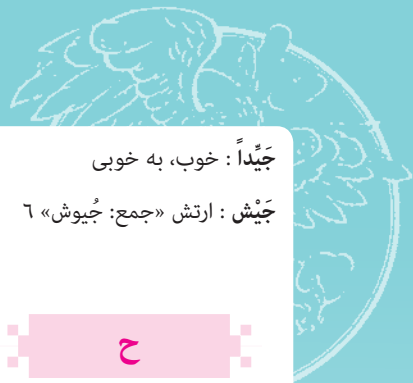
«جمع: جَوَازَاتٌ» ۳

جَوَالٌ، الْهَاتِفُ الْجَوَالُ : تلفن همراه

جَهَّزٌ : مجهز کرد

(مضارع: يُجَهِّزُ / مصدر: تَجْهِيْزٌ) ۱

جَهْلٌ : نادانی «متضاد: عِلْمٌ»



جیداً: خوب، به خوبی

جیش: ارتش «جمع: جُیوش» ۶

## ح

حاجّة: نیاز «جمع: حَوَائِج»

حادّ: تیز ۷

حادیّ عَشْر، حادیّة عَشْرَة: یازدهم

حازّ: گرم «متضاد: بارد»

حاربّ: جنگید ۶

(مضارع: يُحَارِبُ / مصدر: مُحَارَبَة)

حاسوب: رایانه «جمع: حَواسِب»

حافِلَة: اتوبوس «جمع: حافِلات»

حاولّ: تلاش کرد

(مضارع: يُحاوِلُ / مصدر: مُحاولَة)

حَبّ: دانه

«جمع: حُبوب / حَبّة: یک دانه»

حُبّ: دوست داشتن

حَبِلّ: طناب «جمع: حِبال» ۴

حُبوب مُسَكَنَة: قرص‌های مسکن

حَبیب: دوست، یار

«مترادف: صَدِیق / متضاد: عَدُوّ»

حَتّی: تا، تا اینکه

«حَتّی تَبَتَّعَد: تا دور شود» ۵

حَجَر: سنگ «جمع: أَحجار»

حَدّاد: آهنگر

حَدائِق: باغ‌ها «مترادف: بساتین»

حَدَّتْ: اتفاق افتاد (مضارع: یَحْدُثُ)

حُدود: مرز، مرزها

حَدید: آهن ۶

حَدیقَة: باغ «جمع: حَدائِق»

حَدیقَة الحَیوانات: باغ وحش

حَدَّرَ: هشدار داد

(مضارع: یُحَدِّرُ / مصدر: تَحذیر)

حَرْب: جنگ

حَرْباء: آفتاب‌پرست ۵

حَرَسَ: نگهداری کرد، نگهبانی داد

(مضارع: یَحْرُسُ)

حَرَكْ: تحریک کرد

(مضارع: یُحَرِّكُ / مصدر: تَحْرِیک)

حَرَكْ: حرکت داد

(مضارع: یُحَرِّكُ / مصدر: تَحْرِیک) ۵

حُرّیّة: آزادی ۴

حَزِنَ: غمگین شد (مضارع: یَحْزَنُ/

مصدر: حُزْن) «متضاد: فَرِحَ»

حَزین: غمگین

«متضاد: مَسرور و فَرِحَ»

حُسام: شمشیر

حَسِبَ: پنداشت (مضارع: یَحْسِبُ)

حُسْن: خوبی «متضاد: قُبُح، سوء»

حُسْنُ الخُلُق: خوش‌اخلاقی

حُسْنُ العَهْد: خوش‌پیمانی

حَسَن، حَسَنَة: خوب

حَسَنًا: بسیار خوب ۳

حَصَدَ: درو کرد (مضارع: یَحْصُدُ)

حَطَب: هیزم

حِفاظ عَلی: نگهداری از ۲

حَقَرَ: کُند

(مضارع: یُحَقِّرُ / مصدر: حَقْر)

حَفِظَ: حفظ کرد

(مضارع: یَحْفَظُ / مصدر: حِفْظ)

حَفَلَة الرّواج: جشن عروسی

حَفَلَة المِیلاد: جشن تولّد

حَقیبَة: کیف، چمدان

«جمع: حَقائِب»

حَكَمَ: حکومت کرد، داوری کرد

(مضارع: یَحْکُمُ) ۶

حَلّ بِ: در ... فرود آمد

(مضارع: یَحِلُّ) ۸

حَلَم: بردباری ۲

حَلوانیّ: شیرینی‌فروش

حَلیب: شیر

حَمامة: کبوتر

حَمَل: بُردن، حمل کردن

حُمق: نادانی ۵

حَمیم: گرم و صمیمی ۴

حِوار: گفت‌وگو

حَوْل: اطراف

حَوَّلَ: تبدیل کرد

(مضارع: یُحوِّلُ / مصدر: تَحویل) ۵

حِیاء: شرم

حَيٍّ : زنده «جمع: أحياء»

حَيَاة : زندگی «متضاد: مَوْت»

حَيَّيْرٌ : حیران کرد (مضارع: يُحَيِّرُ) ۳

## خ

خَاتَمٌ : انگشتر «جمع: خَوَاتِمٌ»

خِاطَبٌ : خطاب کرد

(مضارع: يُخَاطِبُ / مصدر: مُخَاطَبَةٌ) ۶

خَافٌ : ترسید

(مضارع: يَخَافُ / مصدر: خَوْفٌ)

خَامِسَ عَشْرٍ، خَامِسَةَ عَشْرَةَ : پانزدهم

خَامِسٌ، خَامِسَةٌ : پنجم

خَائِفٌ : ترسیده، ترسان

خَبَازٌ : نانوا

خُبِزٌ : نان

خَدَمٌ : خدمت کرد

(مضارع: يَخْدِمُ / مصدر: خِدْمَةٌ)

خَرَّبَ : ویران کرد ۶

(مضارع: يُخَرِّبُ / مصدر: تَخْرِيْبٌ)

خَرَجَ : بیرون رفت

(مضارع: يَخْرُجُ / مصدر: خُرُوجٌ)

خَرِيفٌ : پاییز

خِرَانَةٌ : انبار «جمع: خِرَانَاتٌ» ۵

خِرَانَةٌ : گنجینه «جمع: خِرَانِينَ»

خُسْرَانٌ : زیان

خَسَبٌ : چوب «جمع: أَحْشَابٌ»

خَطَأٌ : خطا «جمع: أَخْطَاءٌ»

خَطِيئَةٌ : گناه، خطا «جمع: خَطَايَا»

خَلَّافٌ : اختلاف ۴

خَلْفٌ : پشت

«مترادف: وَرَاءُ / متضاد: أَمَامٌ»

خَلَّاقٌ : بسیار آفریننده ۵

خَلَقَ : آفرید

(مضارع: يَخْلُقُ / مصدر: خَلْقٌ)

خُمْسٌ : یک پنجم ۴

خَمْسَةٌ، خَمْسٌ : پنج

خَمِيسٌ، يَوْمَ الْخَمِيسِ : پنجشنبه

خَوْفٌ : ترس، ترسیدن

خَيْرٌ : بهتر، بهترین، خوبی

خَيَّرَ : اختیار داد ۶

(مضارع: يُخَيِّرُ / مصدر: تَخْيِيرٌ)

## د

دَارٌ : چرخید

(مضارع: يَدُورُ / مصدر: دَوْرَانٌ) ۱

دَبَّرَ : سامان بخشید ۶

(مضارع: يُدَبِّرُ / مصدر: تَدْبِيرٌ)

دَجَاجٌ : مرغ ۶

دُخَانٌ : دود

دَخَلَ : داخل شد

(مضارع: يَدْخُلُ / مصدر: دُخُولٌ)

دُرٌّ : مروارید (جمع: دُرَرٌ) ۱

دِرَاسَةٌ : درس خواندن

دِرَاسِيٌّ : تحصیلی

دَرَسَ : درس خواند

(مضارع: يَدْرُسُ / مصدر: دِرَاسَةٌ)

دَرَسَ : درس داد

(مضارع: يُدْرِسُ / مصدر: تَدْرِيسٌ)

دَعَا : فرا خواند، دعا کرد

(مضارع: يَدْعُوُ / مصدر: دُعَاءٌ) ۴

دَفَّعَ : دور کرد، پرداخت

(مضارع: يَدْفَعُ / مصدر: دَفْعٌ)

دَلٌّ : راهنمایی کرد (مضارع: يَدُلُّ) ۵

دُلْفَيْنٌ، دُلْفَيْنٌ : دلفین «جمع: دَلَفَيْنٌ» ۷

دَلِيلٌ : راهنما «جمع: أَدِلَّةٌ»

دَمَعٌ : اشک «جمع: دُمُوعٌ»

دَنَا : نزدیک شد (مضارع: يَدْنُوُ) ۸

دَوَاءٌ : دارو «جمع: أَدْوِيَةٌ» ۶

دَوَامٌ : ساعت کار

(دَوَامٌ مَدْرَسِيٌّ: ساعت کار مدرسه) ۶

دَوَّرَ : نقش ۷

دَوَّرَانَ : چرخیدن

دَوَّلَةٌ : کشور، حکومت «جمع: دَوْلٌ» ۶

دَوْنٌ : بدون ۲

دَوْنُ أَنْ: بی آنکه «دَوْنُ أَنْ يُحْرَكَ:

بی آنکه حرکت دهد» ۵

دَهْرٌ : روزگار





## ذ

ذَا : این «مَنْ ذَا: این کیست؟» ۱

ذَابٌ : ذوب شد (مضارع: يَذُوبُ) ۶

ذات: دارای ۱

ذَاقٌ : چشید (مضارع: يَذُوقُ) ۸

ذَاكِرَةٌ : حافظه ۷

ذَاكَ : آن ۱

ذَاهِبٌ : رفته

ذُبَابٌ : مگس ۶

ذَكَرٌ : مرد، نر ۴

ذَكَرٌ : یاد کرد (مضارع: يَذْكُرُ / مصدر:)

ذَكَرٌ «متضاد: نَسِيَ»

ذِكْرِيٌ : خاطره «جمع: ذِكْرِيَات» ۴

ذَلِكُ : آن «مذكر»

ذَنْبٌ : دُم «جمع: أَذْنَاب» ۵

ذُنْبٌ : گناه «جمع: ذُنُوب»

ذَهَبٌ : رفت

(مضارع: يَذْهَبُ / مصدر: ذَهَاب)

ذَهَبٌ : طلا

ذِنْبٌ : گرگ «جمع: ذِنَاب»

## ر

رَابِعٌ، رَابِعَةٌ : چهارم

رَاحِمٌ : رحم کننده

رَأْسٌ : سر

رَاسِبٌ : مردود

رَاقِدٌ : بستری

رَأَى : دید

«مضارع: يَرَى / مصدر: رُؤْيَةٌ و رَأَى»

رَأْيٌ : نظر، فکر

رَافِحَةٌ : بو

رَائِعٌ : جالب ۷

رُبٌّ : چه بسا

رَبِيعٌ : بهار

رَجَا : امید داشت

(مضارع: يَرْجُو / مصدر: رَجَاء) ۸

رَجَاءٌ : امید

رَجَاءٌ : لطفاً

رَجَعٌ : برگشت

(مضارع: يَرْجِعُ / مصدر: رُجُوع)

رَجُلٌ : مرد «جمع: رِجَال»

رُجُوعٌ : برگشتن

رَحَبٌ : خوش آمد گفت ۶

(مضارع: يُرَحِّبُ / مصدر: تَرْحِيب)

رَحِمٌ : رحم کرد

(مضارع: يَرْحِمُ / مصدر: رَحْم)

رَخِيسٌ، رَخِيسَةٌ : ارزان

رُرٌّ : برنج

رِسَالَةٌ : نامه «جمع: رَسَائِل»

رَسَمٌ : نقاشی کرد

(مضارع: يَرَسُمُ / مصدر: رَسْم)

رَصِيدٌ : شارژ ۸

رِضَا : رضایت

رَضِيَ : راضی شد

(مضارع: يَرْضَى / مصدر: رِضَا) ۸

رُفَاتٌ : استخوان پوسیده ۸

رَفَضٌ : نپذیرفت (مضارع: يَرْفُضُ) ۶

رَفَعٌ : بالا برد، برداشت

(مضارع: يَرْفَعُ)

رَقْدٌ : بستری شد ، خوابید

(مضارع: يَرْقُدُ)

رَكَبٌ : سوار شد

(مضارع: يَرْكَبُ / مصدر: رُكُوب)

رُكُوبٌ : کاروان شتر یا اسب سواران ۸

رُفَّانٌ : انار

رِیَاضَةٌ : ورزش

رِیَاضِيٌّ : ورزشکار

رِیحٌ : باد «جمع: رِیَاح»

رِیَاسِيٌّ : اصلی

## ز

زَائِدٌ : به اضافه ۲

زَادٌ : زیاد کرد ، زیاد شد

(مضارع: يَزِيدُ / مصدر: زِيَادَةٌ)

زَانَ : زینت داد

(مضارع: يَزِينُ / مصدر: زَيْن) ۱

زُبْدَةٌ : کره ۶

زُجَاجَةٌ عِطْرٌ : شیشه عطر

زِرَاعِيّ : کشاورزی

زَرَعٌ : کاشت

(مضارع: يَزْرَعُ / مصدر: زِرَاعَةٌ)

زَمِيلٌ : هم‌شاگردی «جمع: زُمَلَاءُ»

زَوْجَةٌ : همسر «زوج: شوهر»

زَهْرٌ : شکوفه، گل «زهرة: یک

شکوفه، یک گل / جمع: أَزْهَارُ»

زَيْتٌ : روغن «جمع: زُيُوت» ٥

## س

سَّ، سَوْفٌ : نشانه آینده

سَابِعٌ : سابعه هفتم

سَاجِدٌ : سجده کننده

سَاحَةٌ : حیاط، میدان

سَادِسٌ، سَادِسَةٌ : ششم

سَارٌ : حرکت کرد (مضارع: يَسِيرُ) ٦

سَاعِدٌ : کمک کرد

(مضارع: يُسَاعِدُ / مصدر: مُسَاعِدَةٌ)

سَافِرٌ : سفر کرد

(مضارع: يُسَافِرُ / مصدر: مُسَافِرَةٌ)

سَأَلَ : پرسید

(مضارع: يَسْأَلُ / مصدر: سُؤَالٌ و

مَسْأَلَةٌ) «متضاد: أَجَابَ»

سَائِحٌ : گردشگر

«جمع: سَائِحُونَ، سِيَّاحٌ» ٢

سَاتِقٌ : راننده

سَائِلٌ : مایع، پُرسشگر ٥

سَاوَى : برابر است

(مضارع: يُسَاوِي / مصدر: مُسَاوَاةٌ) ٢

سَبَّ : دشنام داد (مضارع: يَسُبُّ) ٤

سَبْتٌ، يَوْمُ السَّبْتِ : شنبه

سَبَّحَ : به پاکی یاد کرد ٦

(مضارع: يُسَبِّحُ / مصدر: تَسْبِيحٌ)

سَبْعَةٌ، سَبْعٌ : هفت

سَبْعِيْنَ، سَبْعُونَ : هفتاد

سَبَّهَ، سَبَّ : شش

سَبَّزَ : پوشاند، پنهان کرد

(مضارع: يَسْبُزُ)

سَجَدَ : سجده کرد

(مضارع: يَسْجُدُ / مصدر: سُجُودٌ)

سَحَابٌ : ابر

سَحَبَ : کشید (مضارع: يَسْحَبُ) ٣

سَخَا، سَخَاوَةٌ : بخشندگی

سِرْوَالٌ : شلوار «جمع: سِرَاوِيلُ»

سَرِيرٌ : تخت «جمع: أَسِرَّةٌ» ٧

سَفَرَةٌ : سفر

سَفَرَةٌ عِلْمِيَّةٌ : گردش علمی

سَفِينَةٌ : کشتی

«جمع: سُفُنٌ و سَفَائِنٌ»

سَكَتٌ : ساکت شد

(مضارع: يَسْكُتُ / مصدر: سُكُوتٌ)

سَكَنَ : زندگی کرد

(مضارع: يَسْكُنُ) ٦

سَلٌ : بپرس (أَسَأَلَ) ٨

سَلِمَ : سالم ماند

(مضارع: يَسْلَمُ / مصدر: سَلَامَةٌ)

سَلَّمَ : سلام کرد

(مضارع: يُسَلِّمُ / مصدر: تَسْلِيمٌ)

سَلِمِيًّا : مُسَالَمَتِ آمِينِز

«سَلِمٌ: صلح» ٤

سَمَاءٌ : آسمان «جمع: سَمَاوَاتُ»

سَمَاوِيٌّ : آسمانی

سَمَّحٌ لٌ : اجازه داد

(مضارع: يَسْمَحُ)

سَمِعَ : شنوایی ٧

سَمِعَ : شنید

(مضارع: يَسْمَعُ / مصدر: سَمْعٌ)

سَمَكَةٌ : یک ماهی

«جمع: سَمَكَاتُ»

سَمَكٌ الْقَرَشُ : ماهی «جمع: أَسْمَاكُ»

سَمَكُ الْقَرَشِ : کوسه ماهی ٧

سَمَى : نامید

(مضارع: يُسَمِّي / مصدر: تَسْمِيَةٌ) ٣

سِنَّ : دندان «جمع: أَسْنَانُ»

سَنَةٌ : سال

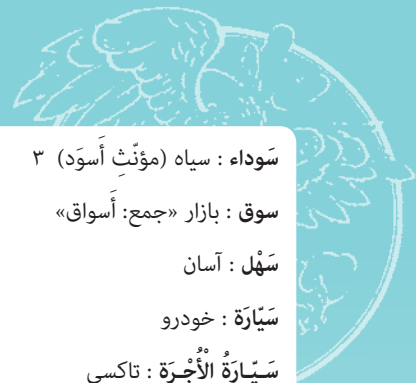
«جمع: سَنَوَاتٌ، سِنُونَ و سِنِيْنَ»

سَنَوِيًّا : سالانه ٣

سَوَاءٌ : بدی، بد

سَوَاءٌ : یکسان ٤

سَوَارٌ : دستبند «جمع: أَسَاوِرُ» ٧



سَوْدَاءُ : سیاه (مؤنثِ أَسْوَد) ۳  
سوق : بازار «جمع: أسواق»  
سَهْلٌ : آسان  
سَيَّارَةٌ : خودرو  
سَيَّارَةُ الْأَجْرَةِ : تاکسی  
سَيِّدٌ : آقا  
سَيِّدَةٌ : خانم  
سَيِّئَةٌ : بدی، گناه ۴

**ش**

شَاءَ : خواست (مضارع: يَشَاءُ) ۸  
شَابٌ : جوان «جمع: شباب»  
شَارِعٌ : خیابان «جمع: شوارع»  
شَاطِئٌ : ساحل «جمع: شواطئ» ۷  
شَاهِدٌ : دید  
(مضارع: يُشَاهِدُ / مصدر: مُشَاهَدَةٌ)  
شای : چای  
شَبَابٌ : دوره جوانی، جوانان «مفرد: شاب»  
شَبَّكَةٌ : تور  
شَتَاءٌ : زمستان  
شَجَرٌ : درخت «جمع: أشجار»  
شَجَرَةٌ : یک درخت  
«جمع: شجرات»  
شَجَّعٌ : تشویق کرد  
(مضارع: يُشَجِّعُ / مصدر: تَشْجِيع)

**شَحَنَ : شارژ کرد**

(مضارع: يَشْحَنُ / مصدر: شَحْن) ۸  
شِرَاءٌ : خریدن «متضاد: بَيْع»  
شِرَابٌ : نوشیدنی، شربت  
«جمع: أَشْرِبَةٌ»

**شَرِبَ : نوشید**

(مضارع: يَشْرَبُ / مصدر: شُرْب)

**شَرَحَ : شرح داد**

(مضارع: يَشْرَحُ / مصدر: شَرْح)

**شَرَّرَ : زبانه آتش ۱**

شَرَشَفٌ : ملافه «جمع: شراشف» ۷

شُرْطِيٌّ : پلیس «شُرْطَةٌ: اداره پلیس»

**شَرَفَ : مشرف فرمود، افتخار داد**

(مضارع: يُشَرِّفُ / مصدر: تَشْرِيف) ۳

شَرَكَةٌ : شرکت «جمع: شركات»

**شَرِيحَةٌ : سیم کارت ۸**

شُعْبٌ : ملّت «جمع: شعوب» ۲

**شَعَرَ بِ: احساس...کرد**

(مضارع: يَشْعُرُ / مصدر: شُعُور)

**شَقَاوَةٌ : بدبختی**

**شَكَا : شکایت کرد**

(مضارع: يَشْكُو / مصدر: شِكَايَةٌ) ۸

**شَكَرَ : تشکر کرد**

(مضارع: يَشْكُرُ / مصدر: شُكْر)

شُكْرًا جَزِيلًا : بسیار سپاسگزارم

شَلَالٌ : آبشار «جمع: شلالات»

**شَمَّ : بویید**

(مضارع: يَشُمُّ / مصدر: شَمٌّ) ۷

شَمْسٌ : خورشید

شَهْدٌ : عسل ۸

شَهْرٌ : ماه «جمع: شهور»

**ص**

صَادِقٌ : راستگو

**صَارَ : شد (مضارع: يَصِيرُ)**

صَالِحٌ : درستکار

صَبَاحُ الْخَيْرِ، صَبَاحُ النُّورِ : صبح به خیر

صِحَّةٌ : تندرستی

صَحِيفَةٌ : روزنامه «جمع: صُحُف»

صَحِيفَةٌ جِدَارِيَّةٌ : روزنامه دیواری

صَخْرٌ : صخره «جمع: صُخُور» ۶

صُدَاعٌ : سردرد

صَدَاقَةٌ : دوستی

صَدْرٌ : سینه «جمع: صُدُور» ۵

**صَدَّقَ : باور کرد**

(مضارع: يُصَدِّقُ / مصدر: تَصْدِيق) ۳

**صَدَّقَ : راست گفت**

(مضارع: يَصَدِّقُ / مصدر: صِدْق)

صَدِيقٌ : دوست

«جمع: أصدقاء / متضاد: عَدُوٌّ»

**صَرَخَ : فریاد زد (مضارع: يَصْرُخُ)**

**صَعَدَ : بالا رفت**

(مضارع: يَصْعَدُ / مصدر: صُعُود)

صَغَر : کوچکی

صَغِير : کوچک «متضاد: كَبِير»

صَفَا : کلاس «جمع: صُفوف»

صَفَر : سوت زد (مضارع: يَصْفِرُ) ۷

صَلَاة : نماز

صِنَاعَة : صنعت

صِنَاعِيَّة : صنعتی

صَنَعَ : ساخت

(مضارع: يَصْنَعُ / مصدر: صُنِعَ)

صُور مُتَحَرِّكَة : عکسهای متحرک

صُورَة : عکس «جمع: صُور»

صَوْم : روزه

صَيْف : تابستان

الصَّيْن : چین

## ض

صَحِيحًا : خنديد (مضارع: يَصْحِكُ)

ضَرَبَ : زد

(مضارع: يَضْرِبُ / مصدر: ضَرَبَ)

ضَعُ : بگذار ۱

ضِعْف : برابر در مقدار

«ضِعْفَيْنِ: دو برابر» ۷

ضَغَطُ الدَّمِ : فشار خون

ضَوْء : نور «جمع: أضواء» ۵

ضياء : روشنائی ۱

ضيافة : میهمانی

ضَيَّف : میهمان «جمع: ضُيوف»

## ط

طَازَج : تازه

طَاقَة كَهْرَبَائِيَّة : نیروی برق

طَالِب : دانش آموز، دانشجو

«جمع: طُلاب»

طَائِر : پرنده «جمع: طُيور»

طَائِرَة : هواپیما «جمع: طَائِرَات»

طِبُّ العُيُونِ : چشم پزشکی

طَبَّاح : آشپز

طَبَخَ : پخت

(مضارع: يَطْبُخُ / مصدر: طَبَخَ)

طَبَعَ : چاپ کرد (مضارع: يَطْبَعُ)

طَرَدَ : با تندی راند

(مضارع: يَطْرُدُ / مصدر: طَرَدَ)

طَرَقَ : کوبید (مضارع: يَطْرُقُ)

طَعَام : خوراک «جمع: أَطْعَمَة»

طُفُولَة : کودکی

طُلاب : دانش آموزان، دانشجویان

طَلَبَ : درخواست کرد

(مضارع: يَطْلُبُ / مصدر: طَلَبَ)

طَمَعَ : طمع وزید

(مضارع: يَطْمَعُ) ۵

طَيَّار : خلبان

طَير : پرنده «جمع: طُيور» ۷

## ظ

ظَاهِرَة : پدیده «جمع: ظواهر» ۳

ظَلَم : تاریکی ۵

ظَلَمَ : ستم کرد

(مضارع: يَظْلِمُ / مصدر: ظَلِمَ)

ظُلْمَة : تاریکی «جمع: ظُلُمَات» ۸

ظَنَّ : گمان کرد

(مضارع: يَظُنُّ / مصدر: ظَنَّ)

ظَهَرَ : آشکار شد

(مضارع: يَظْهَرُ / مصدر: ظَهَرَ)

## ع

عادي : دشمن

«جمع: عُدَاة / مترادف: عَدُو» ۸

عَادَ : پناه برد (مضارع: يَعُودُ) ۵

عَاشَ : زندگی کرد

(مضارع: يَعِيشُ / مصدر: عَاشَ)

عَاشِرَ : عاشره - دهم

عَالَم : جهان

عَالَمِي : جهانی، بین المللی

عَالَمِيْنَ : جهانیان

عام : سال «جمع: أَعوام»

عامٌ دراسيٌّ : سال تحصیلی

عامل : کارگر «جمع: عُمال»

عباءة : چادر

عَبَدَ : بنده «جمع: عباد»

عَبَّرَ : از راه ۳

عَبَّرَ : عبور کرد

(مضارع: يَعْْبُرُ / مصدر: عُبِرَ)

عَبَّرَ : پند «جمع: عَبْر»

عَتِيقُ : کهنه

عَجَزَ : ناتوان شد (مضارع: يَعْجِزُ)

عَجِينُ : خمیر ۸

عَدَاوَةٌ : دشمنی «متضاد: صَدَاقَةٌ»

عَدُوٌّ : دشمن «جمع: أَعْدَاءُ»

عُدُوَانٌ : دشمنی «متضاد: صَدَاقَةٌ»

عَذَرَ : عذر پذیرفت (مضارع: يَعْذِرُ /

مصدر: عَذَرَ و مَعَذَرَةٌ) ۴

عَرَبَةٌ : واگن، گاری

عَرَفَ : شناخت، دانست (مضارع:

يَعْرِفُ / مصدر: عَرَفَانٌ و مَعْرِفَةٌ)

عَرَفَ عَلَى : معرفی کرد

(مضارع: يُعْرِفُ / مصدر: تَعْرِيفٌ) ۷

عَزَّ : عزت ارجمندی

عَزَلٌ : برکنار کردن

عَزَمَ : تصمیم گرفت

(مضارع: يَعْزِمُ / مصدر: عَزَمٌ) ۷

عُشٌّ : لانه

عِشَاءٌ : شام

عُشْبٌ طِبِّيٌّ : گیاه دارویی

«جمع: أَعْشَابٌ طِبِّيَّةٌ» ۵

عَشْرٌ : عَشْرَةٌ : ده

عَشِيَّةٌ : آغاز شب ۸

عَصَفَ : وزید (مضارع: يَعْصِفُ)

عُصْفُورٌ : گنجشک «جمع: عَصَافِيرُ»

عَصِيرُ الْفَاكِهَةِ : آبمیوه

عَطَّرَ : عطر زد

(مضارع: يُعَطِّرُ / مصدر: تَعَطَّرَ)

عَفَا : بخشید

(مضارع: يَعْفُو / مصدر: عَفُوٌّ) ۷

عَفْوًا : ببخشید

عَلِمَ : پرچم «جمع: أَعْلَامٌ»

عَلِمَ : دانست

(مضارع: يَعْلَمُ / مصدر: عَلِمٌ)

عَلَّمَ : یاد داد ۲

(مضارع: يُعَلِّمُ / مصدر: تَعَلَّمَ)

عَلَى : بر، روی

عَلَى الْيَسَارِ : سمت چپ

عَلَى الْيَمِينِ : سمت راست

عَلَى أَمْتِدَادٍ : در امتداد ۶

عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ : در گذر زمان

«عُصُورٌ جمع عَصْرٌ» ۴

عَلَيْكَ بِ... : بر تو لازم است... ، تو

باید ...

عِمَارَةٌ : ساختمان ۶

عَمِلَ : انجام داد، کار کرد

(مضارع: يَعْمَلُ / مصدر: عَمَلٌ)

عَمُودٌ : ستون «جمع: أَعْمِدَةٌ»

عَمِيلٌ : مزدور «جمع: عَمَلَاءُ» ۴

عَنَ : درباره، از

عِنَبٌ : انگور

عِنْدٌ : هنگام، نزد، کنار، داشتن

عِنْدَمَا : وقتی که

عِنْدَئِذٍ : در این هنگام ۲

عَوَّضٌ : جبران کرد

(مضارع: يُعَوِّضُ / مصدر: تَعَوَّضَ) ۵

عَيْشٌ : زندگی

عَيْنٌ : چشم، چشمه «جمع: عَيْونٌ»

عَيْنٌ : مشخص کرد

(مضارع: يُعَيِّنُ / مصدر: تَعَيَّنَ) ۱

## غ

غَابَةٌ : جنگل

غَازَةٌ : حمله

«غارات لَيْلِيَّةٌ: حملات شبانه»

غَالِي، غَالِيَةٌ : غال، گران

«متضاد: رَخِيسٌ»

غَايَةٌ : پایان، هدف

غَدَاً : فردا

غَدَاءٌ : ناهار

غَدَاةٌ : آغاز روز ۸

غُرَابٌ : کلاغ

غَرَسَ : کاشت (مضارع: يَغْرِسُ) ۲

غُرْفَةٌ : اتاق «جمع: غُرَفٌ»

غَرِقَ : غرق شد

(مضارع: يَفْكُ) ١٠

فَلَاةٌ : بيبان «جمع: فَلَوَات» ٨

فَلَّاحٌ : کشاورز

فَلْمٌ : فیلم «جمع: أَفلام» ٣

فُنْدُقٌ : هتل «جمع: فَنَادِق»

فَوْقٌ : بالا ، روي «متضاد: تَحْت»

**فَهِيمٌ** : فهمید

(مضارع: يَفْهَمُ / مصدر: فَهَمَ)

في : در ، داخل

في أمانِ اللهِ : خدا حافظ

## ق

قَادِمٌ : آینده

قَاطِعٌ : بُرنده

قَاطِعُ الرَّحِمِ : بُرنده پیوند خویشان

قَاعَةٌ : سالن ١

قَافِلَةٌ : کاروان «جمع: قَوَافِل»

**قَالَ** : گفت

(مضارع: يَقُولُ / مصدر: قَوْلٌ)

قَالَ فِي نَفْسِهِ : با خودش گفت

**قَامَ** : برخاست

(مضارع: يَقُومُ / مصدر: قِيَامٌ) ٢

قَامَ بِ : اقدام کرد ٢

قَائِدٌ : رهبر «جمع: قَادَةٌ» ٤

قَائِمٌ : استوار، ایستاده ٤

قُبْحٌ : زشتی «متضاد: جَمَال»

**فَحَّصَ** : معاینه کرد

(مضارع: يَفْحَصُ / مصدر: فَحَّصَ)

فَرَاغٌ : جای خالی ١

**فَرِحَ** : خوشحال شد

(مضارع: يَفْرِحُ / مصدر: فَرِحَ)

فَرِحٌ : شاد ٤

فَرَحٌ : جوجه «جمع: فِرَاح»

فَرَسٌ : اسب

فُرْشَاةٌ : مسواک

فُرُغٌ : خالی شد (مضارع: يَفْرُغُ) ٤

**فَرَّقَ** : جدایی انداخت

(مضارع: يَفْرِقُ / مصدر: تَفْرِيقٌ) ٤

فَرِيضَةٌ : واجب دینی

«جمع: فَرَائِض»

فَرِيقٌ : تیم ، گروه «جمع: أَفْرِقَةٌ»

فُرُوسَانٌ : پیراهن زنانه

«جمع: فُرُوسَاتِين»

فِرَاضَةٌ : نقره

فَرَّضَ : برتری، فزونی ٤

فَطُورٌ : صبحانه

فِعْلٌ : کار ، انجام دادن

«جمع: أَفْعَال»

**فَعَّلَ** : انجام داد

(مضارع: يَفْعَلُ / مصدر: فَعَّلَ)

**فَقَدَّ** : از دست داد

(مضارع: يَفْقِدُ / مصدر: فِقْدَانٌ)

**فَكَ** : باز کرد، رها کرد

(مضارع: يَغْرِقُ / مصدر: غَرَقَ)

غَرَالٌ : آهو «جمع: غِرَالان»

**غَسَلَ** : شُست (مضارع: يَغْسِلُ)

غُصْنٌ : شاخه‌ها

«جمع: غُصُون و أَغْصَان» ١

**غَضِبَ** : خشمگین شد

(مضارع: يَغْضَبُ / مصدر: غَضَبَ)

**غَفَّرَ** : آمرزید

(مضارع: يَغْفِرُ / مصدر: مَغْفِرَةٌ)

**غَنَّى** : آواز خواند (مضارع: يَغْنِي) ٧

**غَيَّرَ** : تغییر داد

(مضارع: يُغَيِّرُ / مصدر: تَغْيِيرٌ)

غَيْمٌ : ابر «مترادف: سَحَاب» ١

## ف

فَدٌّ : پس ، و

فَارِغٌ : خالی ٢

فَاعِلٌ : انجام‌دهنده

**فَأَقَى** : برتری یافت (مضارع: يَفُوقُ) ٢

فَاكِهَةٌ : میوه «جمع: فَوَاكِه»

فَائِزٌ : بُرنده

**فَتَحَ** : باز کرد

(مضارع: يَفْتَحُ / مصدر: فَتَحَ)

**فَتَّشَ** : جست‌وجو کرد

(مضارع: يُفْتِّشُ / مصدر: تَفْتِيشٌ) ٨

فَجَاءَهُ : ناگهان

## قَبَلٌ : بوسید

(مضارع: يُقْبَلُ / مصدر: تَقْبِيل)

## قَبِيلٌ : پذیرفت

(مضارع: يَقْبِلُ / مصدر: قَبُول)

قَبْلُ أُسْبُوعٍ : هفته قبل

قَبِيحٌ : زشت

## قَدَرَ : توانست

(مضارع: يَقْدِرُ / مصدر: قُدْرَةٌ)

قَدَمٌ : پا «جمع: أَقْدَام»

قَذَفَ : انداخت (مضارع: يَقْذِفُ)

## قَرَأَ : خواند

(مضارع: يَقْرَأُ / مصدر: قِرَاءَةٌ)

## قَرَبَ مِنْ : نزدیک شد به

(مضارع: يَقْرُبُ / مصدر: قُرْبٌ و قُرْبَةٌ)

قَرِيبٌ مِنْ : نزدیک به

«متضاد: بَعِيدٌ عَنْ»

قَرِيَّةٌ : روستا «جمع: قُرَى»

قَسَمَ : قسمت کرد (مضارع: يَقْسِمُ)

## قَسَمَ : تقسیم کرد

(مضارع: يَقْسِمُ / مصدر: تَقْسِيم)

قَشْرٌ : پوست

قَصِيرٌ : کوتاه

قَطٌّ : گربه ۵

## قَطَعَ : برید

(مضارع: يَقْطَعُ / مصدر: قَطْع)

قَفْزٌ : پرید، جهش کرد

(مضارع: يَقْفِزُ) ۷

قَلٌّ : بگو ۱

قَلٌّ : کم شد

(مضارع: يَقِلُّ / مصدر: قِلَّةٌ)

قَلِيلٌ : کم «متضاد: كَثِيرٌ»

قَمَحٌ : گندم

قَمَرٌ : ماه «جمع: أَقْمَارٌ»

قَمِيصٌ : پیراهن

قَوَائِلٌ : کاروانها

قَوْلٌ : گفتار

قِيَامٌ : برخاستن

قِيَمَةٌ : ارزش، قیمت

قَيْدٌ : بند ۵

## ک

كَ : ت ، - تو «مذکر»

كِ : ت ، - تو «مؤنث»

كَاتِبٌ : نویسنده

كَأْسٌ : جام، لیوان ۸

كَانَ : بود (مضارع: يَكُونُ)

كَأَنَّ : گویی، انگار

كَبِيرٌ : بزرگ سالی «متضاد: صَغِيرٌ»

كَبِيرٌ : بزرگ «متضاد: صَغِيرٌ»

## كَتَبَ : نوشت

(مضارع: يَكْتُبُ / مصدر: كِتَابَةٌ)

كَتَمَ : پنهان کرد

(مضارع: يَكْتُمُ / مصدر: كِتْمَانٌ)

## كَثُرَ : زیاد شد

(مضارع: يَكْثُرُ / مصدر: كَثْرَةٌ)

كَثِيرٌ : بسیار «متضاد: قَلِيلٌ»

كَذَبَ : دروغ گفت (مضارع: يَكْذِبُ /

مصدر: كَذِبٌ) «متضاد: صَدَقَ»

كَذَلِكَ : همین طور ۷

كَرَامَةٌ : بزرگواری ۸

كُرَّةٌ : توپ

كُرَّةُ الْقَدَمِ : فوتبال

كُرَّةُ الْمُنْبَعِدَةِ : تنیس روی میز

كُرْسِيٌّ : صندلی «جمع: كُرَاسِيٌّ»

كُرِيهٌ : نامطبوع، ناپسند ۶

## كَشَفَ : آشکار کرد

(مضارع: يَكْشِفُ / مصدر: كَشْفٌ)

كَفَى : بس است (مضارع: يَكْفِي) ۲

كُلٌّ : بخور ۲

(ماضی: أَكَلَ / مضارع: يَأْكُلُ)

كَلَامٌ : سخن

كَلْبٌ : سگ «جمع: كِلَابٌ»

كُنْمٌ : تان ، - شما «جمع مذکر»

كَمْ : چند، چقدر

كُما : تان ، - شما «مثنی»

كَمَا : همان گونه که

## كَمَّلَ : کامل کرد

(مضارع: يُكْمِلُ / مصدر: تَكْمِيل)

كُنَّ : تان ، - شما «جمع مؤنث»

كُنْزٌ : گنج «جمع: كُنُوزٌ»

مضارع: يُمَاشِي / مصدر: مُمَاشَاة) ٤

ماشي: پیاده «جمع: مُمَاشَاة»

مَائِدَةٌ: سفره غذا

مَبْرُوك: مبارک

مُبِين: آشکار

مُتَحَف: موزه

مَتَى: چه وقت

مِثَالِي: نمونه

مُجَالَسَةٌ: هم‌نشینی

مُجْتَهِد: کوشا

مُجِد: کوشا

مُجَرَّب: آزموده ٨

مُجَفَّف: خشک شده

مَجْنُون: دیوانه

مَجْهُول: ناشناخته، گمنام

مُحَافَظَةٌ: استان، نگهداری

مَحَامِد: ستایشها ٨

مُحَاوَلَةٌ: تلاش

مُحِيطٌ أَطْلَسِي: اقیانوس اطلس ٣

مُخْتَبِر: آزمایشگاه

مَخْزَن: انبار «جمع: مَخَازِن»

مُدَارَةٌ: مدارا کردن

مُدْرَس: معلم

مَدِينَةٌ: شهر «جمع: مَدُن»

مَرْأَةٌ ← اِمْرَأَةٌ (الْمَرْأَةُ): زن

مُرَاجَعَةٌ: دوره

مُرَافِق: همراه ٣

مضارع: يَلْعَبُ / مصدر: لَعِبَ)

لَعِبَ بِ: به بازی گرفت

لَعِقَ: لیسید (مضارع: يَلْعَقُ) ٥

لُغَةٌ: زبان

لَقْدَ: قطعاً

لِكِنَّ، لِكِنَّ: ولی

لِمَ: برای چه (لِ + ما)

لَمَّا: هنگامی که

لِمَاذَا: چرا

لِمَنْ: مال چه کسی، مال چه کسانی

لَنْ يَخْلُقُوا: نخواهند آفرید

لَوْحَةٌ: تابلو

لَوْن: رنگ «جمع: ألْوَان»

لَيْسَ: نیست

لَيْل: شب «جمع: لَيَالِي»

لَيْمُون: لیمو

## م

ما: آنچه

ما: حرف نفی ماضی

ما أَجْمَل: چه زیباست! ٢

ما بِك: تو را چه می شود

ما؟: چه، چه چیز، چیست؟

ماء: آب «جمع: مياه»

ماذا: چه، چه چیز

ماشِي: باهم راه رفتند

كَهْرَبَاء: برق

كِيمِيَاء: شیمی

كِيمِيَاوِي: شیمیایی

كَيْفَ: چطور

## ل

لَ: دارد، برای «گاهی لَ به لَ تبدیل

می‌شود؛ مانند: لَهُ، لَكَ»

لا: نه، نیست، حرف نفی مضارع

لا بَأْسَ: اشکالی ندارد

لا شُكْرَ عَلَيَّ الْاَوْجِبِ: وظیفه‌ام

است؛ تشکر لازم نیست

لاخِظَ: ملاحظه کرد

(مضارع: يُلَاحِظُ / مصدر: مُلَاحَظَةٌ) ٣

لاعِب: بازیکن

لامَ: ملامت کرد

(مضارع: يَلْمُومُ / مصدر: مَلَامَةٌ)

لَانَ: زیرا

لَبِثَ: اقامت کرد و ماند

(مضارع: يَلْبِثُ) ٢

لَبِسَ: پوشید (مضارع: يَلْبَسُ)

لَبُونَةٌ: پستاندار «جمع: لَبُونَات» ٧

لَدَى: نزد «لَدَيْهِمْ: نزدشان / لَدَى:

نزد + هُم: دارند» ٤

لسان: زبان

لَعِبَ: بازی کرد



مَرافِقِ عَامَّة: تأسيسات عمومی ۲

مَرَق: خورش ۶

مَرَّة: بار، دفعه

مَرَحَباً بِكُمْ: خوش آمدید، درود بر

شما ۳

مَرَحَمَة: مهربانی

مَرَّرَ: تلخ کرد

(مضارع: يُمَرِّرُ / مصدر: تَمَرِير) ۸

مَرَضُ السُّكَّر: بیماری قند

مَرَضَى: بیماران «مفرد: مَرِيض»

مُرور: گذر کردن

مُزْدَجِم: شلوع

مَسَاء: شب، بعد از ظهر

مُسَاعَدَة: کمک

مُسْتَشْفَى: بیمارستان

مُسْتَعِر، مُسْتَعْرَة: فروزان ۱

مُسْتَعِين: یاری جوینده ۱

مُسْتَنْقَع: مرداب ۶

مُسْتَوْصَف: درمانگاه

مُسْجَل: دستگاه ضبط

مَسْرور: خوشحال «متضاد: حَزِين»

مُسْلِم: مسلمان

مَسْمُوح: مجاز

مَسْؤُولُ الْاِسْتِقبال: مسئول پذیرش ۶

مُشْرِف: مدیر داخلی ۷

مِشْمِش: زردآلو

مَصْنَع: آب انبارهای بیابان ۸

مِصباح: چراغ «جمع: مَصابيح»

مُصْحَف: قرآن

مُصْنَع: کارخانه

مَصِير: سرنوشت

مُضَر: نام قبیله ای ۱۰

مَضَى: گذشت (مضارع: يَمْضِي)

مُضِيء: نورانی ۵

مِضْياف: مهمان نواز ۲

مَضِيق: تنگه ۶

مَطَار: فرودگاه ۱

مَطْبَعَة: چاپخانه

«جمع: مَطابيح»

مَطَر: باران «جمع: اَمْطار»

مَطْعَم: غذاخوری، رستوران

«جمع: مَطاعم»

مُطَهِّر: پاک کننده ۵

مَعَ: همراه، با

مَعَ الْأَسْف: متأسفانه ۱

مَعَ السَّلَامَة: به سلامت

مَعَ بَعْض: با همدیگر ۴

مَعاً: با هم

مَعْجُونُ اَسنان: خمیر دندان

مِفْتاح: کلید «جمع: مَفاتيح»

مَفْرُوش: پوشیده ۳

مَكْتَبَة: کتابخانه

مُكْرَم: گرمی

مُكَيِّفُ الْهَوَاء: کولر ۷

مَلَأَ: پر کرد (مضارع: يَمَلأُ)

مَلابِس: لباسها

مَلْعَب: زمین بازی، ورزشگاه

«جمع: مَلابِع»

مِلْف: پرونده

مَلِك: پادشاه «جمع: مُلوك» ۷

مَلِك: مالک شد، دارد، فرمانروایی کرد

(مضارع: يَمَلِكُ) ۵

مَلِيح: با نمک ۸

مَمَرُ الْمَشاة: گذرگاه پیاده

مَمَر: گذرگاه، راهرو

مُمرَض: پرستار

مَمزُوج: درآمیخته ۸

مَمْلُوء بِ: پر از

مِنْ: از

مَنْ: چه کسی، چه کسانی، هرکس

مِنْ أَيْنَ: از کجا، اهل کجا

مِنْ دُونِ اللّهِ: به جای خدا، به غیر

خدا ۴

مِنْ فَضْلِكَ: خواهشمندم ۴

مِنْشَفَة: حوله

مِنْضَدَة: میز

مُنْظَمَة الْأُمَمِ الْمُتَّحِدَة:

سازمان ملل متحد

مُنْقذ: نجات دهنده ۷

مُنْهَمِر، مُنْهَمِرَة: ریزان ۱

مَوْت: مرگ

مَوْسُوعَة : دانش‌نامه ۷

مَوْظَف : کارمند

مَوَاعِد : وقت «جمع: مَوَاعِد» ۶

مُهْدِيٌّ : آرام‌بخش

مِهْرَجَان : جشنواره، فستیوال ۳

مُهْمَةٌ إِدَارِيَّة : مأموریت اداری

مِهْنَةٌ : شغل «جمع: مِهَن»

## ن

نَا : مان ، \_ ما

نَاجِح : موفق، پیروز

نَاحٍ : با صدای بلند گریست و شیون کرد

نَادِي (مضارع: يَنُوحُ) ۸

نَادَى : صدا زد

نَادِي (مضارع: يُنَادِي / مصدر: مُنَادَاة)

نَار : آتش

نَاس : مردم

نَافِذَةٌ : پنجره «جمع: نَوَافِذُ»

نَاقِصٌ : منهای ۲

نَائِمٌ : خوابیده «جمع: نِيَام» ۳

نَبَاتٌ : گیاه «جمع: نَبَاتَات»

نَجَاحٌ : موفقیت، موفق شدن

نَجَحَ : موفق شد

نَجَّحَ (مضارع: يَنْجُحُ / مصدر: نَجَّاح)

نَجْمٌ : ستاره «جمع: نُجُوم و أَنْجُم» ۱

نُحَاسٌ : مس ۶

نَحْنُ : ما

نَحْوٌ : سمت ۶

نَدَامَةٌ : پشیمانی ۸

نَدِمَ : پشیمان شد

نَدِمَ (مضارع: يَنْدِمُ / مصدر: نَدَامَةٌ)

نَدَمٌ : پشیمانی ۵

نَزَلَ : پایین آمد (مضارع: يَنْزِلُ)

نُزُولٌ : پایین آمدن ۳

نِسَاءٌ : زنان

نَسِيَ : فراموش کرد

نَسِيَ (مضارع: يَنْسَى / مصدر: نِسْيَان)

نَشَاطٌ : فعالیت ۲

نَشِيطٌ : بانشاط، فعال

نَصٌّ : متن «جمع: نُصُوص»

نَصَحَ : پند داد (مضارع: يَنْصَحُ) ۲

نَصَرَ : یاری کرد

نَصَرَ (مضارع: يَنْصُرُ / مصدر: نَصْر)

نَضْرٌ : نضرة : تر و تازه ۱

نَظَرٌ : نگاه

نَظَرَ : نگاه کرد

نَظَرُ (مضارع: يَنْظُرُ / مصدر: نَظَر)

نَظِيفٌ : پاکیزه

نَعَجَةٌ : میش «جمع: نِعَاج» ۲

نَعْمٌ : بله

نِعْمَةٌ : نعمت «جمع: أَنْعَم و نِعَم» ۱

نُفَايَةٌ : زباله «جمع: نُفَايَات» ۲

نَفْسٌ : خود، همان

نَفَعٌ : سود رساند

نَفَعٌ (مضارع: يَنْفَعُ / مصدر: نَفَع)

نَفَقَةٌ : هزینه

نَقَصَ : کم شد

نَقَصَ (مضارع: يَنْقُصُ / مصدر: نَقْص)

نَقُودٌ : پول، پول‌ها

نَمَا : رشد کرد (مضارع: يَنْمُو) ۱

نَمَلَةٌ : مورچه ۲

نَوْمٌ : خواب

نَهَارٌ : روز

نِهَائِيَّةٌ : پایان «متضاد: بَدَائِيَّة»

نَهَبٌ : به تاراج برد (مضارع: يَنْهَبُ) ۶

نَهْرٌ : رودخانه «جمع: أَنْهَار»

## و

وَلَوْ : اگرچه

وَاجِبٌ : تکلیف

وَاحِدٌ ، وَاحِدَةٌ : یک

وَاسِعٌ : وسیع

وَاقِفٌ : ایستاده

وَالِدٌ : پدر «مترادف: أَب»

وَالِدَةٌ : مادر «مترادف: أُم»

وَالِدَيْنِ ، وَالِدَانِ : پدر و مادر

وَجَدٌ : پیدا کرد «مضارع: يَجِدُ»

وَجَعٌ : درد «مترادف: أَلَم»

وَجْهٌ : چهره «جمع: وُجُوهُ»

وَحَدَّةٌ : تنهایی، همبستگی

وَحَدَكٌ : تو به تنهایی

وَحِيدٌ : تنها

وُدٌّ : عشق ۸

وَرَاءَ : پشت «متضاد: أمام»

**وَرَّثَ : به ارث گذاشت ۲**

(مضارع: يُورِثُ / مصدر: تَوَرَّثَ)

وَرْدٌ : گُل «وَرْدَةٌ : یک گُل»

وَرَعٌ : پارسیایی

وَرَقٌ : برگ «جمع: أوراق»

**وَصَفَّ : وصف کرد**

(مضارع: يَصِفُ / مصدر: وَصَفَ) ۸

وَصْفَةٌ : نسخه

**وَصَلَ : رسید**

(مضارع: يَصِلُ / مصدر: وُصِلَ)

**وَضَعَ : گذاشت** «مضارع: يَضَعُ /

مصدر: وَضَعَ / متضاد: رَفَعَ»

وَقَايَةٌ : پیشگیری ۵

**وَقَعَ : واقع شد، اتفاق افتاد، افتاد**

«مضارع: يَقَعُ»

**وَقَفَّ : ایستاد**

«مضارع: يَقِفُ / مصدر: وُقِفَ»

وَكْنَةٌ : لانه «جمع: وَكَاتٌ / شكل

دیگر آن وَكَر است.» ۸

وَلَدٌ : پسر، فرزند «جمع: أَوْلَادٌ»

وَلِيٌّ : یار «جمع: أَوْلِيَاءٌ»

## هـ

هَهُ : شش، او، آن «مذکر»

هَهَا : شش، او، آن «مؤنث»

هَاتَانِ : این دو، اینها، این «مؤنث»

هَاتِفٌ : تلفن (جمع: هَوَاتِفٌ) ۲

هَادِيٌّ : آرام

**هَامٌ : تشنه شد** (ماضی: يَهِيْمُ) ۸

**هَجَرَ : جدایی گزید، جدا شد**

(مضارع: يَهْجُرُ / مصدر: هَجَرَ) ۸

هَجْرٌ : دوری

**هَجَمَ : حمله کرد**

(مضارع: يَهْجُمُ / مصدر: هَجَمَ)

**هَدَى : راهنمایی کرد**

(مضارع: يَهْدِي) ۶

هُذَا : این «مذکر»

هُذَانِ : این دو، اینها، این «مذکر»

هُذِهِ : این «مؤنث»

**هَرَبَ : فرار کرد** (مضارع: يَهْرَبُ)

هَلٌّ : آیا

**هَلَكَ : مُرد، هلاک شد**

(مضارع: يَهْلِكُ / مصدر: هَلَكَ)

هُمٌ : هُشان، آنها «مذکر»

هُنَّ : آنها، ایشان «مذکر»

هُمَا : هُشان، آن دو، آنها «مثنی»

هُمَا : آن دو، آنها

هُنَّ : هُشان، آنها «مؤنث»

هُنَّ : آنها، ایشان «مؤنث»

هُنَا : اینجا

هُنَاكَ : آنجا

هُوَ : او «مذکر»

هُؤْلَاءُ : اینان

هِيَ : او «مؤنث»

## ی

يَ : من

يَا : ای

يَا أَيَّتُهَا : ای کاش من

يَدٌ : دست «جمع: أَيَدِي»

يَسَارٌ : چپ

يَمِينٌ : راست

يَنْبُوعٌ : جوی پرآب، چشمه «جمع»

يَنْبِيعٌ ۲

يُوجِدُ : وجود دارد

يَوْمٌ : روز «جمع: أَيَّامٌ»

**يَيْتَسٌ : ناامید شد**

(مضارع: يَيْتَسُ / مصدر: يَأْسَ)

أَيُّهَا الزُّمَلَاءُ ؛  
إِلَى اللِّقَاءِ ،  
نَنْتَظِرُكُمْ فِي الصَّفِّ الْحَادِي عَشَرَ ؛  
حَفِظْكُمْ اللهُ ؛  
فِي أَمَانِ اللهِ ؛  
مَعَ السَّلَامَةِ .



